



533

بیست و پنج سال از آن در حبسیت مانده و عطا شد از کاس بدر اینهمه خود آن تو چنان
 نسبت میکرد و میزد و بر یکی سوی دیگری اشاره میکرد و خود را در حق تشنه جان
 و غیره و الله اعلم حکمت آن بود که تا از منته محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و سلم شکست نشود او
 نمیدانید و آیت الله تقی المصطفی علیه السلام در حال خود و او و پدر او که سید المرسلین
 که شرف ترین همه جهان بود این همه حق را بداند این حکمها خدا است خبر در آن باشد و بداند
 و عسی ان نکرهوا شیئا و هو خیر الکم بعضی ضعفها و هم ازین شکست شکست بخاطر
 شده بودند این آیت نازل شد و الله یسئلوا و لا تخزنوا و انتم للاحقون به قوی دل بسته
 و قوی مصحابه را حاصل شد و الحمد لله علی ذلک و این سال را عام الاحد و آنرا در
 شصت و نه ماه رمضان این سال امیر المؤمنین حسن بن علی رضی الله عنه متولد شد و آن
 وقت مراجعت از احد کوفه بود با همه میان تو و منی مادر سال آنکه آب بدر موجود است
 اگر تو ای و اگر خواهی آنجا بمانی تا معلوم تو کنیم سید المرسلین علیه السلام در ماه رمضان و آن
 بیجا و گاه بود و در رفت و بخت روز آنجا نزل کرد ابو سفیان ثوابت که از پدری
 بیشتر آید و آن موضع است قریب که آنجا نزل کرد و بغیر راده شتر رفعت داد تا بکشد
 علیه السلام بعد بختم از چون ابو سفیان بیجا و بنا مسلم و عاظم در مدینه بازگشت
 و اینچنین در تفسیر سوره الن عمران متوفی مسطور است در جنگ حرازه و یوم

Accession Number
 406
 21.11.89

63

جناب احزاب بود و آن در شوال سنه اربعه و اتمرا احزاب خندق بم کویند
 و قصر آن در نعلی و پسین و کن در و سورت احزاب سطور است و چند محل دیگر متفرق در
 چنان بود که بنو قریظ و بنو نظیر و سید المرسلین علیهم السلام عهد داشتند نقص عهد کردند و بنو
 اغرا کردند تا در مدینه تاز و احزاب را یغی کرده کرده و در اطراف مکه و طایف و حبه
 بودند از قبیل بنو عطفان و بنو کنانه و بنو حنیف و بنو قریظ و بنو نظیر و بنو
 لشکر را جمع که با نرده هزار و دویست نفری گرد آمدند و بنو را محصر کرد و قریب یک ماه محصر بود چنانکه
 کسی از مدینه بر آن قضای حاجت میبرد و نمیخواست آمد سید المرسلین علیهم السلام و با آنها
 جمع کرد و کرد مدینه محصور خندق کرد از هر دو جانب خندق هر روز جنگ میشد و نیز از برای
 عمر و عبید و به که بهتر از آن فرستید بودند به است امیر المومنان علی رضی الله عنه گفته شد و سید المرسلین
 علیهم السلام را از روز چهارم از فوت شد چون کار بر باران سید المرسلین علیهم السلام دشوار
 و خلق مدینه عاجز گشته متفقان گفتی گرفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیغمبر خدا را
 اسلام نظام بر خواندند کسری و قیصر بر دست مومنان نهیب فرمودند و مومنان را
 عارت خواندند که گنجهای کسری و قیصر بر دست مومنان خوانند آمد و امروز کار بجای رسید
 که کسی بر آن قضای حاجت میبرد و نمیخواست آمد ابو سحیان پیغام کرد و گفت اگر نمی حاصل
 مدینه از میوه و غیر آن بطریق خراج با قبول کنید و خط بهید ما را کردیم سید المرسلین

2

چون صفی یاران و پندیده بود رضا داد و خط بنفشه بدین مضمون بنده اما اقر به محمد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم این خط پاره کردند گفته اگر ما ترا رسول الله بدیم خود میان ما و تو
 اینجایی نشو و میجایی نویسی بنده اما اقر به محمد بن عبد الله بن رکان مدینه و سران انصار و
 گفته یار رسول الله درین باب که صفی خاص مدینه باین صلی میگفت بر تو وحی نازل شده
 باشد و میگفتی میداد رسولی علیه السلام و نمود وحی رسید بنده صفی شما میگویم سعد بن
 ابی وقاص گفت بخدا ما نکیم آنروز که تو میان بودی ما این ترایک حرامندادیم
 امروز که تو میان مایی ما این ترایک حاصل بدینگی میدیم خط پاره کردند میان و اظهار
 همه اسلحه پوشیدند و سعد قتال شدند و بنویسند بر اسلحه خود که روزی با خود یار کردند
 انداختند که بنویسند با ما باشند و خدا را خواهند کرد و این ترایک قریش ای می
 اهل قریش بدول شدند الشیخ از حضرت عمره جلاله و علم نواله فرمان رسید بر همه قریش
 صلوات الله علیه که برو این قمار را بشکن حق تعالی آنچه ابرو و عیار سخنة عمره را بر جان
 شنبه ناپاک شد که رسته نمود و با و جوانی بی حسد که یکدیگر بر جانی مانند در آن تاری
 میزدند و میکاتیل و دیگر ملائکه صلوات الله علیه و در شکر از ضرب و زخم اند از هر طرف
 مغرور زدند و بگری گفتند احزاب پیدا شدند که قدر شد و رسید رسولی علیه السلام بنفشه
 برون آمده است همه اسلحه پوشیدند و بیرون آمدند و میان خود را افتادند یکدیگر را

بعضی نشانه‌ها در بعضی شب بهر جهت دارند شکسته و مجروح شده و زود به افتاده سمیه می‌کند
 بیرون شده و جگر و کاه استخوان و پانکreas اسلحه و اسباب لشکرگاه هم بکند استند با مادر که در
 حدیث است و در چرخ خلق بیرون آمد و دشمنان را مقهور دید و رسید (الموسلمین علیه السلام) را خبر از
 سید المرسلین علیه السلام با یاران بیرون آمد و آنهمه مال و اسباب ضعیف کرد و در کشتن و بستی
 احزاب مظلومین بهتر هر عمل این صلوات الله علیه بر کسی اتمین و ابرق‌تری جایز است
 سید المرسلین علیه السلام بیاید با سید المرسلین علیه السلام با سبانی مبارک خود که در روزی
 است بهر جرم عمل این صلوات الله علیه پاک نمودن آن کور که گیسو اسلحه فرو برد و بهر بی‌نیستی
 در بی‌نی قریطه رود و این سرگردان کرد و بر نبرد و مستحق کند که این فتنه آنجسته این نبود
 در عرب بنی قریطه این حرب چهارم است و قتل و غارت در آنجا بود در سوره احزاب
 متوفی مظلوم است که سید المرسلین علیه السلام با جمیع یاران روان شده کوی که در آن بنویسند
 و بنویسند بکن بود و نکرد که فتنه و این بی‌اداران بودند از فرزندان هاشم و بنو هاشم
 علیه السلام و بهر بود و بودند سید المرسلین علیه السلام مدت است با بنو هاشم و این بی‌نیستی و از
 باینسان جنگ کرد و از غارت‌ها که فتنه میان ما و شما حکمی باشد تا حکم او فرود آید بر شما
 از آن بی‌نی و برکن و در آن حکم جان باشد سعد معاذ رضی الله عنه را اختیار کردند و جان
 حکم دادند و در حکم ساختند بر حکم او فرود آمدند سعد معاذ رضی الله عنه رحمت داشت در بی‌نی

از اینجا حکم که صادر میگردد گفتند هر حکمی که رای تو اقتضا کند کنی در آن حال سید المرسلین علیه السلام
 سه تن است همان بیدیر معدوم از رضی الله عنه حکم کرد که مردان این را هم بکشند و فرزندان این
 بکشند سید المرسلین علیه السلام و پیغمبر و فرمودن در لوج محفوظ بیدیدم که باید بکار احکم
 تا بعد معاذ و حکم خدا بر کوه سید المرسلین علیه السلام فرمود تا در بازار مدینه خندق کاخ بکشند
 شش هزار مرد این را بکشند و در آن خندق افکندند و فرزندان این را بکشند و در حنف
 با هم کاشی بجا بچند لوج محفوظ تصور بود همچنان کردند و فرزندان این را در افعال و مثال
 و احکام که بحساب همه میان مسلمانان قسمت کردند و الله اعلم
 در ضربت شمشیر
 پنجم در باب شمشیر و ضربت و در بیان بزرگدینی در رعیت و شعبان سه شنبه از شربت و در
 شنبه و برادیت کشف که در سوره برات است در سوره عشر بود و قوله انحراب
 و بستی و تفسیر ایدی در تفسیر سوره برات متفرق مطبوع است و اینجا نیز که سید المرسلین علیه السلام
 محفوظ یاد و از حق المدینه در شنبه بر بنو مایع و بنو عبد مطلق فرستاد که این را اینجا
 بودند تا دعوت کنند و بعد از آن خواند جعفر بر این رفت و گفت خدا بشارت محمد را صلی الله علیه
 و آله بر این میان خلق پیغمبر گردانید و این مسلمانان بیدار آور و باید که خدا آری را بیکایک بخوانید
 و محمد علیه السلام را بر استی پیغمبر دانید و بتانرا ملائکه کند ز نار بریندازد بر پای دایره زکوة
 مال برید و این کلمه که سید لاله الله الله محمد الرسول الله این از جعفر و او را را می که بر او فرود

فصل دوازدهم

همراہ بکشتند چنان زمان گزشتہ شد نہ تیرہ مرتبہ صلوات اللہ علیہ و علیٰ آئینہ رسیده سید المرسلین علیہ السلام را
 چہرہ گردان زان جعفر را بکشتند سید المرسلین علیہ السلام آب در چشم مبارک کرد ایستاد و فرمود جعفر
 فرزندان اورا بطلب بسیار کرد و بر و اپنی دیگر و شرح مشرق در بارہم مسطور است کہ سید المرسلین
 دیگر بر ابرسالت فرستاده بودند این اورا بکشتند بعد سید المرسلین علیہ السلام بر جہارت را
 و عبد اللہ بن ریحہ و جعفر طیار و خالد ولید را رضی اللہ عنہم اجمعین لشکری داد و بر ابرسالت
 فرستاد و شیخ و ابن رواحہ و جعفر رضی اللہ عنہم برستہ سہادت یافتند بعد راست خالہ بن ولید
 بگوشہ و ابنت زامہم کہ در آخر بار کفار زور آورده خالد رضی اللہ عنہ و یاران منہم شدند نہ بکشتند
 علیہ السلام و سید المرسلین علیہ السلام وقت روان کردن این لشکر فرید جہارت را ایراد کرد
 و بر زبان مبارک او کہ گذشتہ اگر او را بکشتند این رواحہ ایراد کرد کہ اگر او بکشتند جعفر را
 و اگر او بکشتند شود باید کہ یاران ہمدی از خود با میری رضی اللہ عنہ ابنت نہ بکشتند
 باران با میری خالد رضی اللہ عنہ رضا داد نہ جبریل علیہ السلام صلوات اللہ علیہ چنان زمان کہ برستہ
 کشتہ شد نہ سید المرسلین را علیہ السلام از کشتہ شدن این فی خبر کرد سید المرسلین علیہ السلام
 در خانہ جعفر آمد اہل و عیال و زن و فرزندان جعفر را مراعات کرد اما این نہ از سجا احکام بود
 و بارانہ خبر کرد کہ این نہ برستہ کشتہ نہ و خالد رضی اللہ عنہ ابنت بگرفت فتح کرد و خالد
 باز نہم شدہ آئندہ بھو باز آمدن او بسلامت فتح نامہ کرد و القہ چون سید المرسلین علیہ السلام

فرزندان جعفر

فرزند آن جمع و در رضی الله عنه تظوف بسیار میکرد و او را در آن وقت دایم حضور داشته و نزد سید المرسلین
 فرزندان او را تظوف طریق میفرمود و از اینجایی امیر المومنان علی رضی الله عنه بنسبت محبت
 و بنسبت سید المرسلین علیه السلام که متعال با ایستاد رسید المرسلین علیه السلام فرمود با علی بر که بر
 نه الله بر او را و من سنی است امیر المومنان علی بگرفت و گفت اگر حضور کسیست من بر او را
 اگر حضور است حق باشد انتقام بر او را بگویم امیر المومنان علی رضی الله عنه گفت یا سید المرسلین
 علیه السلام من بروم سید المرسلین علیه السلام فرمود من بروم پس انگشت استعدا کردند
 و بر اینجه نیز لشکر از جهت استعدا و هسرت بفرستاد امیر المومنان عثمان رضی الله عنه صد نفر و ده هزار
 و بیار و برو اینجه صاحب که در مناقب عثمان است سینه شتر و ده هزار دینار بر اینجه لشکر
 المرسلین علیه السلام و او سید المرسلین علیه السلام استعدا کردند و در باز دهم ماه جماد الاول
 سنه خمس و بر و ایتمی منسحب و بر و ایتمی کشف کرد و سورة برای اینست که عشره مردان او را بعد
 با نهم روز انجا رسیدند و فرسنگ از شهر فرود آمدند و در مسج و بنوعبد مصطفی بر سران
 قوم بودند نیز استعدا کردند و روز دیگر جنگ آمدند و وقت جهشت بر دو لشکر بهم بود
 امیر المومنان علی کرم الله وجهه مقدم بود و بر و ایتمی شرح مشارقی امیر المومنان عثمان
 خانه بود و مقدم لشکر امیر المومنان عمر رضی الله عنه بود و جنگ پیوسته جنگ عظیم و حربه
 رفت قوی آخر روز باز نشسته در و قاتی آمدند و قریب دو ماه بر روز برینخوانان جنگ میشد و لشکر

بروز

سید المرسلین علیهم السلام حضرت سحمت بود و مخطوبی آبی و هوای تموز بعضی باران از سید
علیه السلام تکلم نمودند و در میان آمدند و بعضی که در مدینه مانده بودند چون حال سید المرسلین علیهم السلام
بر مخطوب شنیدند بر سید المرسلین علیهم السلام افتند آخر در دوم و چهارم یعنی بر سید المرسلین علیهم السلام
بر سید سی بر آورد و مقابل جمع شدند در روز دوشنبه سید شهبان سید المرسلین علیهم السلام
خود مقدمه نشاندند که اہم بیست سید المرسلین علیهم السلام خود جمله کرد و این را بگفت
که بیست تنک انصاب دالودینا مختصر کنی بصورت اختصار کنی تا در اہل عرب بر سر و بنو صلت
طاقت یاورند بشکستند و در دیوار آبیہ ساختند جنگ سخت میادیدند و میاراضی اندام
از طرف دیگر از آنست که در خانہ ایشان زدند بعضی را بکشتند و دیگران را بکشتند و بعضی
بسیار و اموال بسیار بر دست آمد سید المرسلین علیهم السلام باقی و غیر و زیارت گشت در بعضی
و بستنی و کشف در تفسیر آیت قاف و آیت افاک مطویرت عبید المدینی سئل و سئل و حسن و زیاد
و تخیل بنیادہ بودند موجود ام المومنین عایشہ رضی اللہ عنہا صوفان کہ دم دار بود پس
می آہر دایتان در حال دروغی افترا کردند ام المومنین عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا در
آنجنگ بود شہداء آیت قرآن در باب پاکی او نازل شد و آیت حدیث فرود آمد فرمان شد مقرر
از بازار مدینہ بر یکی را در بازار ہشتادگان نازیانہ خبر زدند این را حدیث فرود زدند
در جنگ خیبر ستم جنگ خبر بود در بعضی و بستنی و زہدی و تقایر دیگر در مخرج شتر

در آنجا
مخطوب

مسطور است و آنجنان بود که چند هزار را این کتاب بود و آنحضرت را این کتاب را به جری غیر خواستند
 و آنجنگ را چنانکه چنانکه میسر شد المسلمین علیه السلام را اقلی و کثرتی را با شمشیر و با شمشیر
 آنجا رفتند اینست که از دعوت کرد قبول نکردند و فرمود جری به و بعد از آنکه شد به ضرورت کار رفتند
 کشید سید المسلمین علیه السلام را به سید امیر المومنین علیه السلام و بعد از آنکه شد به ضرورت کار رفتند
 باز راست با امیر المومنین علیه السلام را به سید امیر المومنین علیه السلام و بعد از آنکه شد به ضرورت کار رفتند
 فتح در فوق افتاد و باز به سید امیر المومنین علیه السلام که گفت ما بعد از اینست که به دستهای فرستاد
 خدا ای را و اینست که بعد از آنکه او را و دست میور این دنیا به بردست او فتح کرد و
 امیر المومنین علیه السلام را به سید امیر المومنین علیه السلام و بعد از آنکه شد به ضرورت کار رفتند
 او را اقلی بود چون حوثی بر آمد و خبر سید المسلمین علیه السلام یافت چشم بر دست هم در آنحال
 روان شد سید المسلمین علیه السلام در میان او و او را به امیر المومنین علیه السلام را به سید امیر المومنین علیه السلام
 اقتضا کرد چون سید المسلمین علیه السلام را به سید امیر المومنین علیه السلام را به سید امیر المومنین علیه السلام
 در او و در میان است سید امیر المومنین علیه السلام فرمود علی آمد که است سید المسلمین علیه السلام گفت
 یا علی امیر المومنین علیه السلام گفت ای سید امیر المومنین علیه السلام فرمود چشمه آبی امیر المومنین
 علی بن ابی طالب علیه السلام را به سید امیر المومنین علیه السلام را به سید امیر المومنین علیه السلام
 سید المسلمین علیه السلام را به سید امیر المومنین علیه السلام را به سید امیر المومنین علیه السلام

بنابر این دو با هم و خود یکدیگر کمال با قوت بقیاس بی نظیر و شکر بر امیر المومنان علی رضی الله عنه
 جمله اورده محمد و امیر المومنان علی رضی الله عنه و ذکر و اورخ انداخت و هم او امیر المومنان علی
 رضی الله عنه بنزد کرد و شیخ بر سر در حجاب انداخته بر با قوت آمد و با قوت دو پر کمال شد و قطع از خود
 و سر و سینه بکشد و زین شست و حجاب بدوزخ رفت یا سر بردار او بیرون آمد و بر سر
 مقلان او بیرون آمد و صیفیه بن عبد المطلب مادر ز بر عروم گفت یا رسول الله پس من کشته خواهد
 شد از سلاخی عجله الله فرمودی بلکه این زمان یسر تو اورا خواهر گشت همان زمان ز بر عروم
 رضی الله عنه اورا بگشت امیر المومنان علی رضی الله عنه شتر شد یهودی بر و حمله کرد و قتل بر سر
 امیر المومنان علی رضی الله عنه و در سپهر از دست امیر المومنان علی رضی الله عنه بیجا امیر المومنان
 رضی الله عنه بر سر خنجره تخت بر آورد و از ساخته بود و در اینجا افتاده بود امیر المومنان علی رضی
 بگشت آن تخت را بستد سیر رفت تمام روز آن تخت را بجای سیر است که جنگ نمود
 البوراف رضی الله عنه میگوید که بعد فتح خیبر من و هبت نو و یکریک قوت آن تخت را خواستم
 که بکنایم زره بجنبید و زره سوره فتح تمام این کیفیت شرح و مطلقا مسطور است القصد
 حربی شد عظیم و جنگ رفت سخت آخر الامر امیر المومنان علی رضی الله عنه بر حست چهل کمر عرض
 شد و از آن سوی خندق بیجا و برد و خیبر رسید با شش و یک قوت کرد و زین بجنبید
 در سال چهارم مسطور است مهنر جریبل امین صلوات الله علیه و در رسید گفت سید انجیلیان

سر حد کجاست

که علی گشت اگر کعبه را دید که آن مکان قوام زمین شکند و عالم خراب شود و ما را با علم کافران
علی را بگو زور است بر کن امیر المومنین علی رضی الله عنه است و در خبر بر کن و برین نصیحت و گفتند
بعد از آنکه در دست بطریق پل یکطرف تخت برین لب خندق نهاد و طرف دوم تخت بر سر تاوران است
بنا کردیم آن خندق بر هر که بود و تخت برین و کنز امیر المومنین علی رضی الله عنه درون خندق در آید
بر او شش گفت گفت تا بالا رفت بگذرد و شکر تمام بگذشت چون سید المرسلین علیه السلام قدم
بر تخت نهاد دست امیر المومنین علی رضی الله عنه قنبر گفت سید از او بگذرد که علی طاقت بار خنوع ندارد
القصه مفیده روز متواتر جنگ شد و ابو خنیس تیغ زدیم خلق متناصل گشت آخر سید المرسلین
ایش را و ارضی ایشان را میان مسلمانان قسمت کرد و در آن پند و اسلام ظاهر گشت
و بر وایشی یک حصار از جمله انحصار را بود که سید المرسلین علیه السلام خلق انحصار را هم
برمان زمین بشفاعت اهل فلک مقرر داشت و بر ایشان خیمه و تیراج و صبح کرد و بار گشت
و این جنگ در ربیع الاول سنه سه و بر وایشی ^{سید} از خنوع بود و با جهود آن در ربیع سال
سنه ست چ فرغ شد و گوشت حمار اهلی حرام گشت و صغیرت حسین بن احمط
اسیر شد چون پیش سید المرسلین علیه السلام آوردند سید المرسلین علیه السلام رد امبارک
بر وایشی بگویند و او زن کنیز بن ربیع یهودی بود و او خواب دیده بود که ماه رز
او زود آمده است این خواب بر شوهرش بود گفت شوهر او را اطلاع گفت و گفت زود آمده بودن

و گفته بود بر باد شاه چنانچه از تراجیح او خواست امروز سید المرسلین علیه السلام او را بخواند و در
 سوره فتح این کیفیت مامطور است در فتح که جنگ است فتح مکه بود در وادی
 و رساله بهر متغیری آورده است و انجمنان فوق چون در سنه هجرت چ فرض شد سید المرسلین
 فرموده اند که برویم اگر با مسلمانان نماند هیچ کردن بدین عهد و الا این سخن نیز سید المرسلین
 با جمعی از یاران در بیستم ماه ذی القعدة سنه سبت بیرون آمد چون در حدیثی آمده در ذی
 الحلیفه بیانات رسید نیست متعدد هم احرام عمره بستند چون نزدیک مکه رسیدند مشرکان
 که در آنجا بگریه پیش آمدند ابو سفیان با جمیع انبوه یقیناً آمد سید المرسلین علیه السلام بار
 فرمود که تیر ماران کنید این تیر ماران کردند ابو سفیان بگریخت در خانه ها مکه در آنجا
 پناه ساخت بآنان سید المرسلین علیه السلام باز گفتند اما از عمره این محضر شد سید المرسلین
 باز گفت امیرالمومنین عثمان را رضی الله عنه برسانت برایشان فرستاد و گفت ما بختگاه
 نیکوتر از این است عمره آمده ایم میان ما موده باشد تا عمره ادا کنیم باز گردیم چون امیرالمومنین
 عثمان رضی الله عنه برایشان رفت آوازه خواست که این امیرالمومنین عثمان را رضی الله عنه
 گفتند بآنان سید المرسلین علیه السلام مشایخ شدند و همه زیر درختی جمع شدند و بر چهار
 و صبر تجدید با سید المرسلین علیه السلام بیعت کردند و این بیعت را بیعت رضوان
 درین گفتگو تمام شد که گفت امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه با سید المرسلین علیه السلام

باینان معاذه کرد و دو سال مهلت شد که چنان سید المسلمین علیه السلام و اینان قبال شد
 و این نیز ابرائی قرار داد و وضعی کردند که سید المسلمین علیه السلام در رجب در خانه کعبه و در طواف
 کند عمره آرد و بعضی یاران با او باشند چون باز کرد و یاران دیگر میآمدند اگر یاران سید المسلمین
 کسی مرتد شود یا پیوندد یا از شما بدیم و هر که از شما میوندد شما او را جان و سید بفرست
 بهین صلح رضا افتاد سید المسلمین علیه السلام بعد محرم شدنی هدی بخانه کعبه فرستاده بود
 و حلال شده و مع ذلک در رجب سید مسلم در کعبه رفت مشرکان همه در کوه و قبیله
 خالی که در او سید المسلمین علیه السلام عمره قضایا آورد و بعد زیارت خانه کعبه و عمره باز
 و پیش از برون آمدن از مدینه سید المسلمین علیه السلام خواب دیده بود کوی در خانه کعبه
 تمام در آمدند و حج کردند و بعضی محلق شدند و بعضی قصر کردند باز نشسته و این خواب بر یاران
 فرمود بعد چون آن سال حج شد و بی عرض باز گشتند عبد العزیز بن مسعود و سنان و دیگر
 گفتند حال که خوابیده شده ما حج کردیم و نه حلق و نه قصر کردیم این اینان نزد آن حضرت
 الله رسول الله الرؤیا و در تفسیر سوره بنی اسرائیل در بیان آیه قل جاء الحق
 و زهق الباطل مسطور است و در اکثر کتب احادیث بنابر این قریش سید و سهیل
 درون خانه کعبه افتاده بودند و کعبه اینجا ساخته چون در آن سال که فتح شد سید المسلمین
 باز گشت خانه کعبه در حضرت مالک ملک کعبه و تقدس بنا لید و گفت یا رب منی تعبد الالهام

فی آنکه خداوند آنکی بتانرا در دنیا خود میدهند بهشت جز تو حضرت و حجة الاسلام که جواب است
 نسأله انک توفیق آید یک خدا و دست خدا را تمام حجت را توفیق میدادیم که تمام این
 بر خیره ساجدان که از کثرت ساجدان بر این سجده در قوجای مانند از غلغل و تلکیر و
 و تملیک حایمان مشور در ملکوت و عوفا در جودت افتد در واقی و ساجده صبر مطهر
 سید المرسلین علیه السلام چون در مدینه رسید در جمیع این قریش که از آن نفسی
 بند کرد و در استعداد فتح که مشغول شد و از قبایل و شهرها که در تحت ضبط اسلام آمده بود
 لشکر طلب کرد و از قری حوالی مدینه است و دوازده هزار مرد متقابل بر وجهی شده اند
 سید عثمان سر پرده محمد صلی الله علیه و آله و اوصیای او سلم سمعت خود لشکر میسر کرد داخل مدینه
 رضی الله عنه یا دونه از متقابل میمند و او امیر المومنان علی رضی الله عنه را با دونه را برادر
 متقابل میسر و او امیر المومنان عمر خطاب را رضی الله عنه با دونه را متقابل مقدم
 و امیر المومنان ابوبکر صدیق را رضی الله عنه با دونه را متقابل سابقه وقت حضور
 با چهار هزار متقابل در قلب نزد فرمود چون فرستاد که بعد مشور در یک افتاد که محمد صلی
 علیه و آله با استعداد تمام رسید خلق که ترسید خوئی در کردن آوردن گرفت مقدم باقی قریش
 ابوسفیان بود و شب با مادر خود در حجره در آنکه مالی که داشت چنانچه کیست ندانند جز او
 مدفون کرد که یقین ابوسفیان که بود و بعد المرسلین علیه السلام آمد و در کتب چند نوع ذکر کرده اند

در رساله جبریه صحیح بلکه اصح این است که ابو موسیٰ از پیغمبر تازیانه چیده داشت
بر آن نهادند و بطریق نجس کسی که بر گردن سید المرسلین علیه السلام میزد آن مرد چون نظر او
بر او افتاد سید المرسلین علیه السلام افتاد و کوفتش در دم بایستایند و سمت اشکرتانک است و
هر چند که ابو موسیٰ آن خواسته ها را نکردند و سبب آن این وجهه باز نگذاشت و در رعایت نکرد
صحت اشکرت حضرت محمد مصطفیٰ علیه السلام میفرستند چون قریب دایره امیر المومنین علیه السلام
رضی الله عنه گذشت تورا افتاد که ابو موسیٰ آن رسید امیر المومنین علیه السلام رضی الله عنه و سبب
تا آن زمان سبب از دایره امیر المومنین علیه السلام رضی الله عنه گذشت صحت قلب امیر المومنین علیه السلام
رضی الله عنه تنگی کشید عقب ابو موسیٰ آن بر میباید از شد و بمال که سید المرسلین علیه السلام
از چپ میزد آن علی بن ابی طالب در چپ نشسته بود و شور افتاد که ابو موسیٰ آن رسید حلق هم علی
می پوشیدند سید المرسلین علیه السلام هم بر جای خود بود و چنانکه نظر سید ابو موسیٰ آن بر شد
علیه السلام افتاد و زمین بر چهار پای او تا شکم فرود برد و سبب بر جای ایستادند و فرود
شد ابو موسیٰ آن فرود آمد و تعظیم پیش سید المرسلین علیه السلام خدمت کرد و سید المرسلین
بر خاست تعظیم کردند و در کنار گرفت ردای مبارک خود از دوش فرود آورد و بکشد
و فرمود ای ابو موسیٰ آن بر منی دست بپوش ابو موسیٰ آن ردای مبارک او را بر سر و چشم انداخت
نشست سید المرسلین علیه السلام فرمود یا ابو موسیٰ آن بچه مصلحت آمدی گفت یا رسول الله

ابن قریش رسالت فرستاده اند مگر هر سال صلوات الله علیه در رسید گفت یا رسول الله دروغ میگوید
 به پرسید چگونه آمدی سید المرسلین علیه السلام فرمود در قریش سر در تو باشی تو دیگر از این نیستی
 یا دیگران ترا فرستاده است بگو چگونه آمدی و اگر من بگویم که چگونه آمدی سید المرسلین علیه السلام گفت
 باز را انداخت ای ابوسمیان تو نه آمدی ترا اول ما انداخت یا رسول الله صحیح نبوت تو را جعل
 قریب است که تفضل دل مرا بکلیه بدایت تو بخت پیدا کنی یک حکایت دیگر حال من بنوعی است
 که خرمین دیگر مرا و تو فرست است بگو تا مرا صدق تو روشن شود و من ایمان آورم سید المرسلین علیه
 السلام فرمود مشتبه تو را در قور فلان حجه در فلان کتج چندین دینار دهنی که اید و در امحی جز
 و ما در تو دیگری بوده ابوسمیان مرا شکست گفت یا رسول الله صلوات الله علیه و علم کلمه عرض کن
 سید المرسلین علیه السلام کلامی عرض کرد ابوسمیان ای کانی آورد امیر المومنین عمر رضی الله عنه در
 گفت صحیحی به من میگوید که نزد ابوسمیان رضی الله عنه گفت یا رسول الله مرا ابوسمیه
 و الا اهل قریش مرا ملاقات کنند و بداند که اهل قریش با سلام آوردن من دست از حربه بکشند
 و نیست با تو حرب خواهند کرد و خواهند گفت که برادران و قریبان منی هستند و بر و ای من
 ابوسمیان بن حارث بن نعم حقیقی سید المرسلین علیه السلام بود و بر و ای من صحیح ای ابوسمیان
 حارب بود بلکه ابوسمیان حرب بود بد معاویه سید المرسلین علیه السلام بود که در حربه اوام
 حبیب رضی الله عنه از او سید المرسلین علیه السلام بود و در حرب احد و حرب احزاب و حرب خیبر

جائز شکران خدا را چنان بود یعنی در شرح مشایق است ابو سعیدان گفت اکنون هم انجمنی از ما
قد رجوعی کنه کنی بر که اتفاقاً از شکران خدا را آورده ایم یا شاید سیر المصلحین علیه السلام فرمود
من و علی و زید ابی سعیدان و غیره یعنی ابو سعیدان و علی و زید و غیره در رساله عبیدی
اولی است با خداوند شکر در که اندوختن از این اموال یعنی اموال که مقدس بود و در رسیدن
قریش و از راهی را از جمله منتظر است که بود در جوانی اهل قریش قریب دو هزار نفر گفت
حکمان برده و در شرم خود بر آوردن اینستان است که علمای کبار اموال یعنی اموال
خواست تا ناز کند و خاندان و غیره یعنی اموال که در میان علی رضی الله عنه از همه
در آمدند اهل قریش چون دیدند که ایشان را آوردند بایکدی گفتند ای ابو قریش و زید
این چنانکه باشد که خود بر ما گویا بنمود که بر آری میسریم او را که بدست او بر شویم
میوسته اسیر ما بوده اسیر او چون شویم پس هم یکدیگر سوگند خوردند که تا از جهان باشد بجان
پس کجا آنها بروند و از خشنود دست یقین و سیر و شیخ بر دارند و در سرور و شادی که در دنیا
نوکلی قیامت قائم شد تا اطباء و دیگران بر هم خود شکست قریب شد که صفیاء و سلام
باز پس خود و علمای مومنان باز کرد و ابو سعید المصطفی بن علیه السلام عرضند گفتند
که اهل قریش را آوردند بعد از اطمینان علیه السلام فرمود تا خود را در می زار می نماید
پس زره بپوشید و خنجر در ببرد و در خنجر بر سوار کرد و نهاد و بد آن نیت که خنجر بکشد

خوردند آنکه تیراجی نزره تیر دفع شود و بدین جهت است که
علیه السلام تیغ کشید و روی بسوی آسمان کرد و گفت یا رب آنچه و عهدک و الطمعه
و اینم عهد و گن این بگفت و با فوج قلب بر آمد و هر یک را صلوات الله علیه السلام
فرمان در رسید که دوست مازره چو کشیده تیغ کشیده با در رکاب جنگنا آورده خود
و کباب او بر و هر یک را صلوات الله علیه السلام و چهار هزار فرشته در رکاب و کباب
علیه السلام را از غلظه بگریه حدیث از حضرت طایف آسمان بگذشت تا آنکه آن امیر
ابو بکر صدیق رضی الله عنه از عقب از حضرت پیوسته شد و گفت در خانه‌ها و در
درخت این ن زد و از خط فیهو المرحوم علیه السلام حمل او در و مجروح و حمل او را
علیه السلام را فرشتی شکست در خانه‌ها که در آمدند جنگ عظیم و حری بخاریت حوی و
و مبارزان اسلام از هر چهار طرف سمت حکم پیچید کشیده در آمدند و آنها از این
و رخ دیده بودند و غلظه غلظه شغال یافته چو کرکان در آمد که پنداران بر سرکان در
جوی خون در کوچه ناز و آن کردند و چنانکه اسیر از بسیاری شرکان کشته افتاد
قدرت بار نیاد بر زمین نبود و شرکان بر یا مها بر آمدند و فریاد بر آوردند که یا
تر بهر مانی دست داد و از تیان ما هیچ کار بر نیامد آخر تو جز از مانی آنچه ما کردیم
بگذر آنچه از کم تو سرزد آن بانی فطرت ما کنی در اسلام خود نظر کن که ما جز و از این

از یا مها و از

از پاهای حور ات فریاد میکردند که ای محمد تا سیر و انعام و بازی کنی سیر تمام شد و عزم از کاف
 تویم در باب ما که آنجاست سید المرسلین علیه السلام بگریست فرمود من در خیم دارایی
 سقیان فقهو آمن فریاد بر آوردند که ای محمد و دخانه ابو سقیان جای خانه و باران تو
 چون کاف در رم کو سیدان افاضه نمودند و باره باره میکنند ای ده سید المرسلین علیه
 فرمود من تعلق با شما ای الکعبه فقهو آمن فریاد بر آوردند که در کعبه هم جای خانه
 سید المرسلین علیه السلام فرمود من تعلق التلح فقهو آمن ای سید المرسلین علیه
 ای ده سید المرسلین علیه السلام تکریم عزت بجای آورد و در هر ده ماه رمضان
 بیست و نه شب فقه شد و مقام در حریم کعبه حرام است هر عمارت یک ساعت حلال بود
 و امروز سید المرسلین علیه السلام دو روز از مشرک را ایستاد و باز را کرد و بدست
 این را اطلاق نام شد این معنی در کتاب در تفسیر سورته برات مظهر است و در بعضی تفاسیر
 مظهر است این نیز آمده که بعد از آن که دو روز از مشرکان عرب را بجزه کرد و بجا
 بود سید المرسلین علیه السلام در کعبه در آمد و گفت ای فقهی ای فقهی در تفسیر ای قل
 بجا حق و من حق الباطل مظهر است مشرکان سید و شفقت است درون کعبه
 داشته بودند چنانکه گفته اند در حال مبارک کعبه آمده است و بیت خرمه بر بام کعبه بود
 سید المرسلین علیه السلام بر در کعبه ایستاده چو بی بر دست مبارک بود امیر المومنین علی

رضی الله تعالی عنہ وباران دیگر تا بر ایرونی آوردند چنانچه سید المرسلین علیه السلام و سید
 می افکندند سید المرسلین علیه السلام انجو تر ایرونی از یزد و میگفت قل جاد الحق و الحق
 الباطل ان الباطل کان من هو قاتلاً و عکراً بمر الجوهل و عمر و عاص بن کلابی شکسته
 و باره باره میکردند تمام تان از کعبه بیرون آوردند و گفتند سید ادرخان کعبه می خاند
 سید المرسلین علیه السلام گفت هنوز بوی خیمه منی آید گویند چون تفرق کردند بر بام
 بست تیر می بود و میرالمومنین علی کرم الله وجهه در شجرت و بیرون انداخت بعد از
 سال کعبه از تان تان پاک شدند و تقاسیم ناصح غزالی رحمه الله علیه و بعضی
 تقاسیم در سوره و انجم مفسر است در کعبه درختی بود که کافران می پرستید و کعبه
 نام که بود و در وجه از آن درخت پر سیدند از آن جواب شنیدند و دیو بود در آن
 سخن گفتی سید المرسلین علیه السلام نزدیک آن درخت رفت و حال و لید رضی الله عنه
 او را پیرید از درون آن درخت عورتی پیر سیاه مو بر شیان بیرون آمد و کعبه
 بنام لید رضی الله عنه او را بگفت سید المرسلین علیه السلام فرمود و ذهب الغری
 ظله غری بعد ها که فتح شد معاندان سید المرسلین علیه السلام از اهل و ترش
 و جز آن هر کس که خود دین اسلام استقامت گرفت کعبه تان استیلا یافت
 سید المرسلین علیه السلام بعد از آن تخیل مشتاق شریعه و متحابه صبر و عید

و عید شریعه

صالح بن ابی حمزه

از کار که مانع خود روی بخشینی آورد و پانزدهم در پنج حقیقتی که در مقام حقیقتی بود
و اینست که علی ایستادگی در مورد برات مشفق است و اینست که بخانه بود که چون
فتح مکه شد بیشتر خلق مکه که جمعه در حقیقت خریدند و حقیقتی و اینست که در طایفه
بنو هوزان و بنو عقیق اینجا ساکن اند سید المرسلین علیه السلام با پدرش و او و اهل
خانه در آنجا بودند و آنرا که اندک بود و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
آورده چون نایب آن خبر را شنید که سید المرسلین علیه السلام میرسد متوجه قال شدند و آنجا
سید المرسلین علیه السلام رسیدند که بنو عقیق و بنو هوزان استعدا و جنگ میکنند و آن
سارک سید المرسلین علیه السلام و یارانشان با آنکه سید المرسلین علیه السلام و یارانشان
گرفتند که امروز ما مقابل آن ندایم که ایشان ما را از منبر کنند با سیرایم ایشان را که
اینچنین سخن میگویند زبانی یکی از این دو نفر که اگر گرفتند چنانکه حق تعالی در قرآن مقرر دارد و
در آن روز حقیقتی انداختند که گفتیم این سخن موافق حضرت عزرت نبی و اهل بیت است
علیه السلام و سید حقیقتی نخواستند که در باران بفرستند که یا رسول الله این همه کوههای
همه ای برادر شما اند که سیدان و موافقی و غنیایم اند سید المرسلین علیه السلام فرمود
ما را از این خبر خبرت مسلمانان است پس یا ایها البطالیه فرستاد و وصیت کرد که کاتب
از سبب فرود نیاید که قضای حاجت ما را ببرد سید المرسلین علیه السلام بجهت روان

خلفه بنی سب

چون نزد یک بر سر ایشان می‌روند آن‌ها در هزار و چهار صد نفر توپخانه پرستی خود ایستاده و از آن
 یک مشت تیرکشت انداخته و آن‌ها را خود تیر بر هم انداختند که لشکر سید المرسلین علیه السلام خود را با
 آذوقه نداشت هیچ بر سر هیچ‌کدام تیر بر آن نداشتند و با آن سید المرسلین علیه السلام
 برانزده هزار سوار و پیاده شدند اهل حبشه و بنی‌الکر و سید المرسلین علیه السلام تمام ماندند و
 خود را با جمعه خود و ابوسهیلان و امیر المومنین عباس رضی الله عنهما عثمان بن مسعود
 علیه السلام گرفت سید المرسلین علیه السلام بلیت نفر فرمود و باران را از درید تا بار کردند
 امیر المومنین عباس ^{رضی الله عنه} گفت یا رسول الله اگر اویم این نفاق خود کرده باشد سید المرسلین
 فرمود تو را می‌آورند و امیر المومنین عباس رضی الله عنه فریاد کرد یا بنی‌فلان یا بنی‌فلان
 با و این آواز در رکوش ایشان انداخت و سید المرسلین علیه السلام دعا کرد یا رب یا رب یا رب
 و انصو عبداکم و انیم هم عدوکم شانه ده هزار طلا بکند بر سپاه انبیا و سواران
 تا نزل شد و چون او را از امیر المومنین عباس رضی الله عنه و کوفته با آن افع و طلا
 چهار یا شصت هزار تیرگی این صلوات الله علیه در رسید گفت یا سید المرسلین علیه السلام یا سید المرسلین علیه السلام
 مثل آن عجب خود بینی نباید کرد به توفیق و شکر خود مغرور نباید شد و از نظر انصاف بانی
 وضع بجای باید کرد هر چه در این خلوه ^۳ بود بکشت یا سید المرسلین علیه السلام یا سید المرسلین علیه السلام
 بر گریه و جان نهد و در شکر قدرت خداوندی را که با سید المرسلین علیه السلام بکشت بر خاک

فکاک از میان گرفت و جاسکهار فرستاد و با در افغان شد که اینجا کرا بر میگویی اینها را کن در چشم
 کهار اندازد با چشمها و ایشان بجاک بر کرد و بیکی دو تو سنده چشمها مالیدن گرفت از عقب ملک
 و یاران سید المرسلین علیه السلام در آن روز سر از تن ایشان جدا میگردید و در آن روز و بیچینان میگردد
 مواز و شش روز از آن روز و در آن روز کسان اسیر کردند و سنده مستحقند و شتر و گوسفندان و اموال
 دیگر انداره نداشتند و آن روز در شرق و رجال شرکان جایز بود هنوز منسوخ نشده بود و الله
 غایم که در کوهها بود و یاران جزا و رله بود و سید المرسلین علیه السلام فرموده بود که
 آنچه شتر و گوسفند و مواشی غنیمت مونس است همچنان شمان میخایم دیگر که در هرات شهر
 حاصلی شده بود و دست مونسان آمده فتح الهی در آن روز و آن قیامی در نیم ماه شوال سمرکان
 و روضه اهل اسلام آمد از اینجا سید المرسلین علیه السلام باز یکبار غایم قسمتی کردند
 بعد از طایفه شرکان حنین بر سید المرسلین علیه السلام آمدند و امان آوردند و از آن روز
 و اموال خود آنچه اسیر شده بود و در غنیمت مونسان آمده بود و الله سبب و سید المرسلین
 علیه السلام فرمود بهترین سخن صدق است یکی از دو چیز طلبید یا اموال یا فرزندان و زبان
 ایشان زبان و فرزندان اختیار کردند سید المرسلین علیه السلام فرمود که یاران طلبید
 بدید و بخواهید که طلب نفس خود نمیدارم از خود این از غایم محل دیگر عوض آن بدوید و بار
 همچنان کردند بعد سید المرسلین علیه السلام اصرار بست هر چه بخواهید و با کشته شد علم

در فتح طایف چون از کربلا رجعت شد سید المرسلین علیه السلام کربلا
 سمت طایف زد و در طایف می گفتم و می شنیدند و می شنیدند و می شنیدند و می شنیدند
 این بنی حریز و سید المرسلین علیه السلام گفتند و گفتند و گفتند و گفتند
 و رساله عجم را بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند
 رسید که این طایف استعداد حرب که اندر زبان مبارک گوشت حرامی که سیده خود را
 در کتب خود دارد و در حین طفره کشیدنی تواند کرد و در طایف کامیاب گردانند و چون
 سید المرسلین علیه السلام به طایف قریب رسید این طایف بنی امیه مقدمه لشکر سید
 علیه السلام ابو صفیان بود و با او در جنگ شدند و جنگی عظیم کردند و در کربلا جنگیدند
 مبارز بر زمین زدند و آخر الامر حصار شد و سید المرسلین علیه السلام بنی حریز را نصیب فرمود
 و سید علیه السلام نیز در آنجا حاضر شدند و ابو صفیان آنوقت ای بنی حریز را علی امروزم انصره و محیی
 صلی الله علیه و سلم سر بجا و اوقات کشیده است کسی را قدرت آن نیست که با او دعوی
 سرق و برابری کند هیچ خیال خادم در نیام کشید و چون موزه در بنای او آید پیر بخت آن
 گفتند سر ما را بفرمود ما تو نمی توانی شکو و ما را و دای مبارک سید المرسلین علیه السلام انداز
 ابو صفیان حرا لغوم را بیاورد و در پای مبارک سید المرسلین علیه السلام انداخته بشتی
 این طایف ایمان آوردند و سپ و شتر و گا و گوسفندان آن و کوهها بعد حوالی آن

1964

۱۷

کار و مصلحتی را که در آخر الزمان می داده بیاورد از هر چیز که از آن به مصلحتی که الله علیها السلام
 از حضرت زین العابدین در رسید و فرمائی آورد و یا خود تو بعد از این هیچ نمی آید است خود معرفت
 و جلال منی که بدو دنیا بکیار از صدق دل کلمه طریقت و شهادت کفایت نمود بر آن ثابت
 منی آورد و در اینست فرستم اگر چه میخیزد گو بهمان گفته کرده باشد و بشنود مغفرت و کرامت
 بکام و دوستان با فتح و ظهور غیاث نامش با بگشت در مدینه اشرف آورد
 و در کیفیت چ و ذکر وفات حضرت سید المرسلین علیه السلام در دو مقدمه مطهر است چونکه
 تسبیح وقت حج آمد امیر المومنان ابو بکر صدیق رضی الله عنه در آنکه گشت و تا خلق با
 حج تعلیم کند آن سال خود رفته امیر المومنان ابو بکر صدیق در آن می آمد و طاهر و با طهارت
 کرده و رساند او با خلق حج کرده باز گشت و این حج در بیعتی بود و این حج در بیعت
 بر این شرح است رفته و گشت و یکبار مطهر است و در واقع در مطهر است که در آن
 چونکه وقت حج آمد میر محمد ذی القعدة سید المرسلین علیه السلام در آن و در آنجا
 حج روان شد خلق مدینه تصور کردند که حضرت فتح گشته که در کبر خیار کونست و بر مقام
 بقا و ابد از خود دارد و در حیات خود روان شد و در آنجا از آنکه در روز زودان
 و طهارت آن را آورده تا در آن سید المرسلین علیه السلام او بخشد تا سید المرسلین علیه السلام
 باین تن قول کرد که حج کرده باز کرد و بگویند هم میان این تن مستقیم باشد چون در روز الحاق

صلوات

اینجا شد بعد احرام بست در مکه حاج و ادای نجا به آخر دور رساله عبیدر مطهر است که
 حج را حج و ادای خوانند بنابر آنکه سید المرسلین علیه السلام حج کرد خانه کعبه و مقام احد را
 و ادای کرد مگر بهر ما نحن معلوم شده باینکه رحلت سفر آخرت خوانیم از وقت وفات
 قریب آمده است باز در مقام نخواستیم آنجا و ای مقام را نخواهیم دید در رساله عبیدر در باب
 حج سید المرسلین علیه صلوات است که در آن سال حج بروا می در نیم ذی الحجه بود و بر هاشمی
 در روز دهم ماه القدر و در عرفه و در عرفات این آیه نازل شد اَلْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ
 و گشت در مصابیح مطهر است چون این آیه نازل شد هاشمی در آن وقت دید امیرالمومنین ابو بکر رضی الله
 و دیگر پسران و صحابه رضی الله عنهم او را گفتند امروز روزی است بار و زشتی امیرالمومنین
 ابو بکر رضی الله عنه گفت ای عزیزان چنین دانم که محمد علیه السلام را میان ما نخواهند گذاشت
 کین در قورینیه بنشیند و دیده ام محمد را اصلی الله علیه و سلم بنزد نیامد بگریه و زاری و ناله و زاری که در ولایت
 باطل بکلی مضمحل نشود و دین رست و ولایت مستقیم کمال و استقامت پذیرد و چون کمال
 گیرد و استقامت پذیرد و انگاه از دنیا بگریزند و در اکثر تفاسیر مطهر است سید المرسلین
 علیه السلام از آنروز باز نشاند و بگریز رست در رساله عبیدر و ادای مطهر است چون
 سید المرسلین علیه السلام از آنجا باز گشت و در ذوالحججه رسید رحمت حادث شد که آن
 رحمت را اوقات الحجب گویند یعنی در مطهر و از بروز زیاده می شد هر چند که باز آن گفته

سر از خدا می

که از خدای تعالی بخت خنده فرموده و بحال من عالم است خواست من از وی بجهت شایسته
 من بخلاف خواست او باشد چوئی جاری میگردند روزی زنده نماید ابوالموئین ابوالمکر
 بنی القدر است که در وقت کشته شدن امیرالمؤمنین علیه السلام در آن درخت امانت بودی خود را
 کردی و آن زمان که در کشته شدی خاستی در آن بودی امیرالمؤمنین ابوالمکر در آن بودی
 و خود را در آن کشته شدی امیرالمؤمنین علیه السلام در آن کشته شدی و این خبر
 بعضی اندوهناک است میگوید که چون امیرالمؤمنین علیه السلام از حرمت شریفه خارج
 شد و دیگر درین بود که کاغذی را برید و ابوالمکر و عبد الرحمن را بطایفه تاهیت نامیدند
 من می ترسم نباید که بعد از این کسی جز ابوالمکر تنها بماند کند و گوید من اولی ام و نامش احمد
 موسی بن یسعد امیرالمؤمنین عمر بنی القدر چون شدت در حرمت دید و آن را شکست
 آوردند و در این معنی در مشرق در فصل الامور نیز مبطور است ابن عباسی رضی الله عنه
 میگوید اگر امروز وصیه نامه من است که بعد از من خلافت و قیل و قال میان من و در حقیقت
 خلافت نیست و در واقع من را عمر بنی القدر است بعد از من است دوم از این پنج امیرالمؤمنین
 که کج آن سال بودیم ماه ذی الحجه میگذشت و از این پنج امیرالمؤمنین که کج آن
 و در این پنج امیرالمؤمنین است برانده و در این پنج امیرالمؤمنین است که کج آن
 موت شد که کج آن بر زبان میآید که در این پنج امیرالمؤمنین است که کج آن

آنکه آن درین طایفه است و اکنون وقت آنست که رگ دل مرا بچهره و ظاهر نام که است در
 دل که بر آن چهره و مردم میرود و مقصود این آنست که حضرت رسالت پناه علی علیه السلام
 با آنان در نهان پیدا شده است در میان و خروج آن سطور است روز و شب و وقت و مکان

و در این طایفه است و در این طایفه است و در این طایفه است

سنة احدى عشر تكية برسند ام المؤمنين عائشة صدیقه رضی الله عنها که بعد
 که از عزرا ایل صلوات الله علیه در رسید سلام حضرت عزرا بیاورد و گفت یا امی
 حق تعالی بیانی حیوة و مات ترا مخیر کرد و اینده است بعد المرسلین علیه السلام
 عبد الله و اوفی الرقیق الا علی مع الدین الغنم علیهم من النبیین و القدر
 و الشهداء و الصالحین عائشة رضی الله عنها این سخن شنید و آنست
 که مخیر گردانید و او سفر آخر اختیار کرد پس گفت اخبیر الی ان یا تینی جنتی
 جبرئیل ای عزرا ایل چندان صبر کن آن دوست من جبرئیل برسد هم در میان جبرئیل
 و یساکتیا علیه السلام با نفعا و بزار فرشته رحمة طبقا بپر نور بر دست و برنگی
 و در ضوای خازن بهشت و ارواح جملة انبیاء علیهم السلام که روح محمد از سوا
 صلی الله علیه و سلم استقبال در شب معراج کرده بود در رسید بعد المرسلین علیه السلام
 جبرئیل را گفت یا حبیبی هذا الشهادة علی قبری ای دوست من وقت سختی مرا
 تنها گذاشتی جبرئیل علیه السلام گفت یا نبی الله من در فرمایش خلوت بودم مرا

و در این رسید

فرمان رسید و ضوای آنکو تا بهشت میاراید و حوران و علان زیر پای تو شوند
 و آنکه مرا فرمائی تا نفس دو بخ فرو کنند و عذاب اگر درستان تا بر گیر و تو حق من
 سبب معینه این فرمان بود با منی ابد بهشت ار استه اند اهل سلوان
 و اهل بهشت و جمله عرس و اصحاب سلوان و جمله ملک با حوران هم
 منتظر تو اند و تا در آسمان دنیا استعمال کرده اند گفت با منی من ترا این برگ
 آشت تعلیم و حق و حق تو سیدمانی اند و من سبب بهشت نمی دانم تا بعد من
 حال این چه خواهد بود و بهتر خبر بیل این صلوات الله علیه فرمان حضرت رب العالمین
 در رسیده گفت یا محمد فرمان برین جلد است تا آنکه تو قدم در درون بهشت نهی و خبر تو
 در نیاید و تا آنکه یکنفر از امت تو گویند لا اله الا الله محمد رسول الله بیرون باشد
 از آسمان دیگر کس در بهشت در نیاید و راست است امت را بمن بسیار و تو روی
 به از آنست که رسید المرسلین علیه السلام با جماع این فرده خوش شدند گفت هلاک
 و صریح با عزرائیل الا ان طابت نفس محمد لم یوت مهتر عزرائیل صلوات الله علیه
 دست بر کف پای مبارک عبد المرسلین علیه السلام در آنست ام المؤمنین عایشه
 رضی الله عنها روایت میکند که در آب سیر رسید المرسلین علیه السلام نهاده
 سید المرسلین علیه السلام بر بار دست مبارک خود در آب ترمید و بر روی مبارک

بی مایه دوست بالا میگردد و میگفت لا اله الا الله ان شاء الله تعالی
 بعض غنیمت است بهت تعلیم و اسمعی در راه سعادت و در راه آفتی ظهور
 امروز که روح سید المرسلین علیه السلام بذات آخرة علم برافروخت شصت و یک سال
 بود و در چهار سال و شصت و دو سال و یازده ماه و بیست و دو روز از عمر این
 گذشته بود بخوار رحمة ایزدی پیوست و در رساله چهار و سیاقی بنویسد که مبارک
 بر سید حضرت ام المومنین عاتقه صدق رضی الله عنهما بود و یکست و چون حضرت
 رضی الله عنهما دید که سید المرسلین علیه السلام رحلت فرمود سبک برخاست و سید
 علیه السلام را بغضایند همی قدر از مبارک فرمود ای رفیق ز سال عاتقه را تنها
 گذاشتی حضرت فاطمه رضی الله عنهما چون شنید که یستی گرفت از دیوار او از بر خاکست
 لا صیاح و لا صیاح علی بنی الد فاطمه رضی الله عنهما جواب داد ما بر محمد علیه السلام
 نمیکرم صابر انقطاع ملائکه و جبرئیل از خانه خود میکشیم این خبر را میر المومنین عمر
 رضی الله عنه رسید و امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه در مدینه نبود امیر المومنین
 عمر رضی الله عنه در رسید جامه از روی مبارک سید المرسلین علیه السلام دور کرد و باز
 پوشید تیغ بکشد و بر در بایستاد و گفته که بگوید که محمد صلی الله علیه و سلم مرده است
 او را بگویم بلکه بگوید مرده است و لیکن روح او را معراج شده است روزی که شریف

امیر المومنین ابوبکر

ایم المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه در رسیدن خود که در مدینه شورت بعضی بگوید ^{از بعضی} مصلوات الله علیه السلام و صلات یا فتیله بعضی بگوید که معراج علیه است چون برسد
علیه السلام رسید علی رضی الله عنه و بر سر کعبه گفت حال علی رضی الله عنه گفت قد خرج
روح الهی یعنی روح محمد صلی الله علیه و آله معراج شد و است ای المؤمنین ابو بکر
رضی الله عنه را دید بر ابر بر سر کعبه ایستاده و بر روی جگر بر او ایستاد
علیه السلام بر پشت عیسی و او ایستاد و مبارک بود و در میان نالک از دست بر رفت
و در کبر ایستاد و گفتند یا محمد خلیفتی فریدی محمدی محمدی محمدی که راستی مدایع آخرت
ابو بکر را با تو می بیند ظاهر می انداختند و هر عبد المؤمنین علیه السلام در کبر شدند
ایم المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه گفت یا عمر آنکه صلات پس بیرون آمدند و مع از دست
عمر بستند و بلند او را کردند و این ابنه بر خواند و یا محمد الله رسول الله قد خلقت من قبله
الرسول گفت ای عمر مان هر که محمد صلی الله علیه و آله ایمان بر خدا و حضرت صدیق است
بخت بر اند که خدای وی زنده است و هر که میزد و هر که بر او می محمد صلی الله علیه و آله
ایمان آورده است و رضای الهی مطلوب نه است بدان که محمد صلی الله علیه و آله و سلم ازین
عالم سوخته و نور در دیده افتاد و هر چه از هر جای بر خاست و بعضی از شما
که درین عهد آن و فوق نداشتند و این بر کشنده و میزدند و گفتند اگر او پیغمبر حق

بودی ندیدی و انصار یاران مخالفت ورزیدند و سید علی را و برادرش که در خلافت
 نشاندند امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنهما چون این حال مشاهده کردند اهل بیت را برادر کردند
 و گفتی سید المرسلین علیهم السلام گذاشتند و خود را با بعضی صحابه بجا گذاشتند و بیست و
 بر انصار یاران رفت و در راه بیچ بر و آینه حضرت عالمیست صلی الله علیه و آله رضی الله عنهما و در میان
 نیز مشهور است که امیر المومنین ابو بکر و امیر المومنین عمر و امیر المومنین علی رضی الله عنهم
 اجمعی بر آن عمل ننهادند که جامه از تن مبارک بیرون آرند تا بدین حق تبارک و تعالی
 خواب غالب گردانند و در خواب باشند و او از شنیدن این گفتگو ایستاد و علیه السلام
 بنشیند و بفرموده امیر اباسیمانی در قصه و واقعه و رساله عجمی مشهور است اسامه
 و انس و صهیب و عمار و علی و بلال رضی الله عنهم در سستی سید المرسلین علیهم السلام
 پیام نمودند و سید گفتی و جازه بستانند و پیش در سجده میاورند چون صحابه
 و یاران و خلق قری و حوالی می آمدند و نماز می کردند و در نماز گاه از خبر بر می می علیهم السلام
 بر غیری بنامه است اول ملائکه و از رواج انبیا علیهم السلام کند از بعد خلق
 و در صف چهارشنبه و در جمعه ام المومنین هایش صدقه رضی الله عنهما دفن کردند
 در کیفیت خلافت خلفا و راشدین و ذکر وفات هر یک از صحابه
 و مظهری و رساله عجمی مشهور است چون انصار یاران مخالفت ورزیدند و سید

مشهور است

عباد رحمت

چنانچه در آن وقت بر دهنده مدینه شورا افتاد و امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 بر آن مردمان رفت و گفت بفرمائی الله علیه وسلم بجا آورست شما این دین را استقامت
 داده ام و روزیم شما چرا خلیای افکنید گفتند او بفرموده ای نبوده ما بسرو او را می
 بودیم الله را و عمر بر او سر خود میزدیم کردیم خلیفه را با ما شد یکی از شما امیر
 ابو بکر رضی الله عنه گفت اگر دخیفه شدی کار عظم قرار نگیرد و امور جهان بر هم
 نهد بفرموده الله علیه وسلم باید کنید که فرمود اند ابو بکر الصديق الامان فاقبلوا الامر
 منهم و قول دیگر باید کنید که گفت الله تعالی فرستاد چون ایشان این حدیث تحقیق کردند
 بعد از آن باز گفتند و با امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت کردند خلیفه
 ابو را رضی الله عنه بعضی گویند بعد عباد را خلق پای مال کرده گفت در کتاب اصول دین
 مسطر است و در میان شیخ بزرگوار خلیفه امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 شدند با جمیع صحابه و امت رسول الله علیه و آله و جمیع و در غیر هر نسبت بعد و
 روز غیر از جمیع رضی الله عنه و سلم ششم ماه ربیع الاول خلیفه شد اما صحابه
 که هم در اول روز با او میفرستاد و دو سال و شش ماه و نه روز او خلیفه بود چون
 بیمار شدند صحابه همه جمع شدند گفتند بر ما که او بی عهد میکنی مگر امیدانی کنی ما
 می باید که عمر سازند که او مردی درست و سخت است امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه

گفت شما باز گردیدین بنزدیم چنانکه غنچه در اوقات و قلم بطریق و غیر نام نهاد امیرالمومنین
 عمر رضی الله عنه بنشیند و هر کوی و صی را به الطبع و فرمود نام هر که درین عهد نام داشت
 با او عهد کند و بجهت آنکه او را صی به مشاغل نسوزد بنامید که نام امیرالمومنین عمر رضی الله
 در میان این باشد امیرالمومنین علی رضی الله عنه بیشتر شد و فرمود با بعت و ان کان
 فیکم منهم من یعلم انکم اکر چه درین نام نام عمر باشد بعهده صی به دیگر بعت کردند
 چون عهد نه بگفتند نام امیرالمومنین عمر رضی الله عنه بود صی به گفتند یا امیرالمومنین
 قد ولّیت علینا فطما غلبنا ای ابو بکر یا مردی سخت و درشت و غضب
 حاکم گردانید امیرالمومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه روی بقبله آورد و گفت
 یا رب قد ولّیت علی خلقک خیر خلقک و در پیانیم ده جادی الاخره
 ثلاث عشر امیرالمومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه وفات یافت و شش ماه و شش روز
 بود و در حجره ام المومنین عایشه بود رضی الله عنها دفن شد و در آن
 مسطور است بده خلافت امیرالمومنین عمر رضی الله عنه ده سال و شش ماه و نیم و در
 بود و بروایتی چهار روز و در عهد خلافت او هر و نام و عراق و حمال و حرا
 و روم و قسطنطنیه فتح شد اکثر بلاد در ضبط اهل اسلام آمد و احکام اسلام در آنجا
 ظاهر شد و ملک عراق متعادل گشت در فواید الفوائد مسطور است که ملک عراق را

۱۰۳۳
 سینه بیستم
 شصت و

سینه بیستین

پیش امیرالمومنین عمر رضی الله عنه آوردند امیرالمومنین عمر رضی الله عنه فرمود ایماں آن
 ناملك عراق بتو مسلم دهم و الحار آورد امیرالمومنین عمر رضی الله عنه فرمود بیخ بیاورد
 جلد و تیغ آورد و بر سر او ایستاد امیرالمومنین عمر رضی الله عنه گفت اگر ایماں نیاورد بگش
 او یا آورد باز ایماں عمر صبر کرد باز ایماں آورد باز ایماں عمر صبر کرد و او ایماں آورد و جلد
 خون هم از تیغ بر گرفت و گفت ای عمر شقی ام بگو آب بخور از منعه بکشند امیرالمومنین
 عمر رضی الله عنه فرمود آب بدیند چون کوزه آب بر دست او دادند گفت یا عمر جلد و تیغ کشیده
 بر سر ایستاد و آب در حلق میزد و میفرمود تا آنکه من این آب بخورم مرا نکشند امیرالمومنین
 عمر رضی الله عنه گفت تا آنکه او این آب خورد و او را نکشند چنانکه این سخن از زبان مبارک
 امیرالمومنین عمر رضی الله عنه میروند آمد او کوزه آب بر زمین گذاشت و گفت امیرالمومنین
 عمر رضی الله عنه و صحابه تعجب کردند و گفتند ای نبی جان چه دو کشتن او را و توقف یافتند
 بلکه صراحت گشت و او را در خانه نویسنده عمر رضی الله عنه جسکی در نهان گشت و شخصی
 رضی الله عنه بدید و دین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم از مصاحف صحابه رضی الله عنه
 معاشقه کرد ایماں آورد امیرالمومنین عمر رضی الله عنه گفت اقطاع عراق ترا مسلم داد
 بر سر اقطاع خود بر و اوجواب داد من ایماں بر آن اقطاع نیاورده ام مطلب است
 که باقی خود در صحبت صحابه که ام نورانم اما صحابه یک کسره خواب در عراق بده تا آبادان

ملک جهانی است که در وقت مرگ از این باشد امیر المومنان عمر رضی الله عنه بر خدیفه مشرف
 عراق نوشت که یک کبیره خراب به این تانا و اچا کند خدیفه نوشت نو در عراق است
 و عدل و انصاف انجمن و رزیده است که در تمام عراق یک هشت زبانی تا فرج است
 کبیره خراب از کجا باشد چون این مکتوب خدیفه در جمع صحابه بخوانند او برای برضا
 گفت الحمد لمطلوب کبیره خراب هم بنده مطلوب آن بود تا صحابه همه گواه باشند که
 امر در عراق انجمن آبادان و معمر بن عمر تسلیم کرده ام که یک کبیره خراب در دست
 اگر بعد از این خراب شود عهد جواب آن در حضرت عدا ای شای امیر المومنان عمر باشد
 نه من نه هم صحابه برو فور کفایت او آفرین کردند و در نوشت خلافت امیر المومنان عمر
 رضی الله عنه کوفه و بصره پیاشد و اسلام با قهر و بلای عالم رسید و کوفه و بصره باطل
 منضم شد و در عالم رونقی و طراوتی ظاهر گشت و در سنه تسع و عشرين و ثمان
 و در سنه اثنی عشرین و عاشر رضی الله عنه قسط طمق ثنا کرد و بعد مکرر روز اول و اول
 عظیم مغیره شعبه است پیش امیر المومنان عمر رضی الله عنه او در دین و فتنه عمر
 خود سلم است گواه که گواهی دادند بعد پیش امیر رضی الله عنه او را حد فرمود و او
 حد زدند او حد کرد و در آن امیر المومنان عمر رضی الله عنه را در جواب مسجد شدند
 و ده نفر دیگر را اگر داد بودند هر را یکشت بعد خود را در شکم دشنه و بعد امیر المومنان

عمر رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه بنور زنده بود گفت الحمد لله باری ابرجته من قها صی شد خود را خواگشت
 در سال چهارم بدین مضمون مطور است و در خواب دید انوار بن جراح که در سال است مطور
 اما حد کردن ابو لؤلؤ نیست و در بعضی واقعه یی نیز مطور است که او را روز
 چهارم از شوال مطور ماه ذی الحجه سنه ثلث و عشرين ابو لؤلؤ اعلام مغیره شعبه در محراب
 نشاند چون از حج کاری آمد بر اثر خلافت بدین شش تن وصیت فرمود تا بر کرامت
 خلیفه کنند امیر المومنین عثمان و امیر المومنین علی و طلحه و زبیر و سعد و قهاص و عبد
 بن عوف رضی الله عنهم و بعد از آن روز مذکور امیر المومنین عمر رضی الله عنه نقل کرد و در
 شرح متارق مطور است سنه روز زنده بود روز جمعه نقل کرد مطور است سال بود
 او را هم در محراب ام المومنین عایشه صدیق رضی الله عنها رخص کردند و در واقعه یی
 و در کتب اصول دین مطور است روز جمعه هم از وفات او خلافت بر امیر المومنین
 عثمان رضی الله عنه قرار گرفت یازده سال و یازده ماه و نه روزه روز خلیفه بود
 و در عهد خلافت او بهستان و طوس و نیشابور و سرخرمق شد و در سنه تسع
 و عشرين بهستان فتح شد و در سنه ثلثین سرخرمق گنبد و مرد و پنج فتح شد و روز نهم
 نهم ماه ذی الحجه سنه خمس و ثلثین در مدینه بعضی اهل تحصیل امیر المومنین ابو بکر و امیر
 المومنین عمر رضی الله عنهم بروی خروج کردند و خلق مصر که بر آن حج آمده بودند با خود

۴۸
 بهستان

بار کردند که بشنید امیر المومنین عثمان رضی الله عنهما فرمود که نه خبر چیست که مرا میکشند
 گفتند حال مکنک دنیا دیرماندی میانها خلیف تو میخواهم زود زود در ساله بعدی
 مسطور است که امیر المومنین عثمان رضی الله عنهما میفرمود که قارب او بودند خواست
 و بر یکی را والی و ولایتی گردانید و حال بلاد ممالک همه کن خود و اسرار و امانت
 بر عدل نهاد و فضل را اصلاح نمیداد و اموال بیت المال را نگاه میداشت
 و جز در محضر و در صحنه نمیکرد و حال او در ممالک بر سیرت ادبی رفتند و متابعت
 او میکردند آقا رب و جواب باندا گشتند و بیشتر از صحابه و فرزندان ایشان بی
 خلق هم غرور کردند تا عثمان را از خلافت دور کردند و بیعت خلافت با دیگر کنند اهل
 مدینه و بصره و کوفه و بعضی اهل مدینه یکی شدند چهار هزار سوار و در موسم حج همه با هم
 بیرون آمدند و مدینه فرستادند و در آن روز چهارگان سوار از کوفه و بصره و بعضی
 خلق مدینه بدینان پیوست اینچنین شایع شد و در مدینه شوق افتاد که ایشان برای
 خلع عثمان رضی الله عنه جمع شده اند امیر المومنین عثمان رضی الله عنهما از هر چه شنیدند
 و گفتند خلاف طریق میگردید در موسم حج بکنایه چهارگانان را میفرستادند و پیغمبر صلی
 علیه و سلم دو گانی گذاردی و بنده چند مصحف نوشته است امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
 جواب داد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون مسافر بودی نماز دو گانی گذاردی و من

چند رقم نیست اقامت کردم تا ز چهار کایه گذاردم و جمیع صحیف را جمع کردم و بدین هم نهاد
یکدیگر اندر چه در آن صحت یافتیم تا جمیع کردم و یک صحیف صحیف ساختیم و آن صحیف
دیگر را ابو خاتم تادیر صحیف بعالم اختلاف بناسند العرض بعد قطل بحوث میرا
علی ریحی الدعنه اهل حج داد و بر آن قرار گرفت که امیر المومنین عثمان ریحی الدعنه
احمال خود را معزول کند و مردمان نیک را احمال کند و اموال بیست امان بعدل
و بفضل قسمت کند و امیر المومنین عثمان ریحی الدعنه بهرین جمله بیست هزار خود
بدین داد و بار کرد و ایند چون اینان باز گشتند در آثار راه بدو تجاره
سوار دیدند که از غریبه آمد شسته مهر تعجب رفتی گفت اینان در کان شده
بدو دیدند او را اگر گفتند فحش کردند و طهره آید داشت و در آن مکتوبی حکمت نهان
کرده بودند بکشیدند مکتوب امیر المومنین عثمان ریحی الدعنه بود و بخط مروان حکم
وزیر او در آن بجانب حال مهر مطور بود و رجوع اهل طهر بکتابنا فاذا بلغ
ذالک الیکم فقله تغشکم و اوقنکم و اکلکم یعنی اهل مهر با مکتوب ما حرا جفته
کرده اند چون نشان برسد باید که قبول نکنند و اینان همه را بکشند چون ایشان
این مکتوب مطالب کردند همه باز گشتند و در مدینه آمدند و سر امیر المومنین عثمان را کردند
و گفتند این بخون چندین هزار مسلم و صحابه مثال و الهیت این را بکشیم یا او

خود را از خلعت خلع کند و مردان حکم را بجا دهر امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
 بدین رضا داد و مردان حکم را بپذیرا رجو و در سر آن امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
 مستعد جنگ شد امیر المومنین عثمان رضی الله عنه گفت مردان زیاد تر میکنند من
 اشب بعمیر اصلی الدیعلی و سلم در خواب دیده ام مرا بمصر میفرستند عثمان با داد
 بهمیر من تحقیق کشته خواهم شد و خون مسلمانیان بر آرد ریمی شنیدم که
 عمری رفت که کسی مثل آن در جهنم نشاندیدم و در طرف جوی خون روان شد
حلق مردان همه کشته شد مردان باز همه با یک حرکت ایشان درون در آمدند امیر المومنین
عثمان رضی الله عنه مسجد قربان بنام امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه در مسجد
 محاسن مبارک امیر المومنین عثمان بگرفت و فرستاد تا کار در نزد امیر المومنین
عثمان فرمود یا بنی نوکان ابو بکر حیا و یراک آنکه ما خدای جنتی علی تیمارک
محمد مکرر ابدین سخن شرم آمد محاسن مبارک بگذاشت و کار دوازده دست بیدار
 کریمانی باز گشت مهر در آمد عثمان کار بستد امیر المومنین عثمان را از رضی الله عنه
 بگشتد و رواندی مطهر است امیر المومنین علی رضی الله عنه امیر المومنین حسن
طرف عثمان و رضی الله عنه مدد فرستاد امیر المومنین امام حسن رضی الله عنه
 خواسته قاتل کند امیر المومنین عثمان رضی الله عنه مانع شد امیر المومنین حسن

نسخ
 خطی

رضی الله عنه کس بر امیر المومنین علی رضی الله عنه فرستاد و گفت امیر المومنین عثمان مرا
 جنگ کردن بنید بر حکم امیر المومنین علی رضی الله عنه زکرم اند و جبهه فرمود صالحی
 آنچه میفرماید تا آنکه کسی باز آید و جواب امیر المومنین علی رضی الله عنه بامیر المومنین حسن
 رساند اینانی در آنجا امیر المومنین عثمان را رضی الله عنه بگفتند که روزی در آنجا
 آنچه در پیشگاه روز چهارم بگفتند و یک روایت بماند در این میان بگفتند
 شش سال بود که گشتند در او قدری بطور است خلق بر امیر المومنین علی رضی الله عنه
 اتهام کردند که گوشت میخورد امیر المومنین علی رضی الله عنه تا آنکه گوشت در تربعت است
 به بر کاغذ بنیشت و بر سر نیزه آید آنهم گوشت را بخورد که گفته عثمان را که آن بنده ام
 و نه بگفتی او رضا داشتم و نه از خروج تابی مرا علم بود بعد از خلافت با بر امیر المومنین
 علی رضی الله عنه سفر شد چهار سال و نه ماه بخلو بود طلوع و بر میرا او سعت نکردند
 و بگفتند و ام المومنین عایشه را رضی الله عنها که از تعهد امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
 در کجگوشت کرده بود با خود یار کردند و عراق رفتند و لشکر را جمع کردند و با امیر المومنین
 علی رضی الله عنه جنگ کردند روز یکشنبه دهم ماه جمادی الاخره سبع و ثلثینی طلوع و بر
 رضی الله عنه شهید شد و عثمان را امیر المومنین عایشه رضی الله عنها پی شد و ایوب را
 حرب جلی خوانند و قصه معروف است بعد از معاویه با امیر المومنین علی رضی الله عنه

است تا در
 وقت خلافت
 دو از این
 روزی که
 شهید شدند

سبباً المومنين عايشه رضي الله عنها وقيل عثمان رضي الله عنه خلافاً كرو و
 بود كمناديه اماره و مشق از دست امير المومنين عثمان رضي الله عنه و است چون امير
 علي رضي الله عنه خيلونند و با ام المومنين عايشه رضي الله عنها اين ماجرا گذشت و در امير
 علي رضي الله عنه نياما امير المومنين علي رضي الله عنه خود است كه او را معزول كنند ابو موسي
 اشعري رضي الله عنه گفت مصلحت است كه اين زمان بر دشمنان و لايت نبويسد
 چهار نگاري بطلي چون بدست تو ابد هر چه داني بگوي امير المومنين علي رضي الله عنه
 تشديد برونست انا قد غررناك او بر ظهرا نكشيد من و لا كذا عليش
 همه از اين زياده شده بود و شكر جمع شدند و جنگ شد قريب به هزار مسلم كشته شدند
 و ايمحوب را احمر بصفين كوييد معروفست و بعاقبت خود سه و نيماني از رفته
 امير المومنين علي رضي الله عنه و كرم الله وجهه ابو موسي اشعري رضي الله عنه و از جهت
 معاويه عمرو عاصي حكم شدند از اين و لايت تفسيم كنند نصف معاويه و دادند نصف
 بر اين امير المومنين علي رضي الله عنه حكم كردند و از جانب عمرو عاصي خيانتني ظاهر شد
 مكر از معاويه جبر از خود رشوت گرفته بود امير المومنين علي رضي الله عنه حكم او را راضي
 روازده هزار نفر از باران امير المومنين علي رضي الله عنه نسبت بآن معني كه بتكم رضا داده
 و ابو موسي اشعري از جهت خود حكم كرد امير المومنين علي رضي الله عنه را مصطفي نام كردند

بیرون آمدند و در هر دو بی شکر و کینه اگر تو جلیق بر حق بودی تجکیم چرا رضا ندیدی
 و اگر نبودی بر مخالفت اقدام چرا کردی و با معاویه مسلمانان دیگر چرا بیخ کردی و خدا
 مسلم چرا کشید و مستعد از حرب کردن و با امیر المومنین علی رضی الله عنه جنگ کردند
 چیست بنابر آنکه گفتند و چه باز بر توبه برگردند و آنرا بدینچه در هر دو هم ظاهر رضی الله
 عنه از عبد الرحمن بن ملجم از او در محراب پیغمبر زد و زشت آید امیر المومنین علی
 بر رحمت حق پیوست سکنت و کمال بود و در فواید الغوا و مطوبات عبد الرحمن
ملجم عبد المومنین علی رضی الله عنه بود و معاویه بنی امیة بنی النخول
 و گفت طی و کشتن بعد از آن که امیر المومنین علی رضی الله عنه زیارت از کوفه بیرون آمد
 بارانی پوشیده تنها سبح علاج بداشت عبد الرحمن بن ملجم مستعد با سلاح دنبال کرد
امیر المومنین علی رضی الله عنه و دریافت احترام از او و دنبال کرد امیر المومنین علی
کرم الغوا عبد المومنین علی رضی الله عنه که نزد امیر المومنین علی رضی الله عنه بود و امیر المومنین
علی رضی الله عنه او را یا فلان بن فلان از آن کوفه مستعد عبد الرحمن بن ملجم بدان نام کشتن
 باز امیر المومنین علی رضی الله عنه او را یا فلان بن فلان نام پدر عبد الرحمن بن ملجم
ملجم بدان نام عبد الرحمن بن ملجم بدان نام امیر المومنین علی رضی الله عنه عبد الرحمن بن ملجم
بن فلان نام پدر و عبد زاده که دعای بن فلان بدان نام او را امیر المومنین علی رضی الله عنه

گفتی این بر فیله موافقت پدرت نراکت نید و در ملک ایشان خود خلیفه شد و از
 خود را بچنین می نامید و در شصت و هفت سالگی معاویه نقل کرد و شصت و هفت
 ساله بود و امیر المومنان حسن بن علی و ام المومنان عایشه صدیق رضی الله عنهما
 معاویه نقل کرد و امیر المومنان حسن رضی الله عنه در شصت و هفت سالگی و ام المومنان
 عایشه رضی الله عنها شصت و هفت ساله در همان سنه ثمان و هجده نقل کردند
 بعده بنی دین معاویه خلیفه شد و سی و هفت ساله خلیفه بود و در روزگار او امیر
 حسینی را رضی الله عنه اهل کوفه است و حاکم و بعراق تابا او می رفتند امیر المومنان
 رضی الله عنه با اتباع بعراق روان شد چون نزدیک کوفه رسید برید بر عبد الملک
 که امیر مدینه و بر و ابی امیر کوفه بود تا دشت تان کبر شش امیر المومنان معین
 فرستاد و عمری سعد و قاصی و عبد الله زیاده را با لشکر هزاره پس امیر المومنان قاصی
 رضی الله عنه فرستاد و در زمین کربلا در موضع جابر لب آب قرار داد و همی می خواندند
 لب آب را ایس شفت انداخت فرود آمد و کربلا و در لب آب طویله کرد آب این نوا
 گرفتند امیر المومنان حسن رضی الله عنه در ریکستان فوات نروان فرمود و در کربلا
 در آب در تر فرود آمد و فرمود چاهها بکنید شما و کان زمین بکافیند آب می افتند
 میان ایشان سعد و جابر شد امیر المومنان حسینی رضی الله عنه زیاده را و اتباع او

آنکه نداشتند و بعد از بیستم کار کردند و از آنکه هیچ عاقل و عاقلی تاب نداشتند و کلام
 خشک شد و چنانکه سخن گفتن قدرت نبود و ما سارده سخن نیکو گفتند چون از شبی
 بهوش شدند و بهای ماندند و طوطای جم از تشنگی بمردند و در چهار گوشه و حیاتی
 روز جمعه دهم ماه محرم سده احدى و شصت و پنج این سر مبارک امیر المومنین حسین
 رضی الله عنه میردند و عسیره اینان بکشتند و زن و فرزندان او را ببر کردند
 و بر نیزه کردند و بر نیزه مبارک او را بر نیزه چند ایستادند که کجی که در کلاه
 مبارک نهادند و بیضه نهادند و بر سر او کلاه و کلاه و کلاه و کلاه و کلاه
 رضی الله عنه سپیدند ام سلمه هم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و دیگرانی که غلامی و خیرین آمده است و محاسنی مبارک او خاک الوده است ام سلمه
 بر سرید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فرمودند ای ائمه من فرزندان و جگر گوشه ادر
 که ناله بکشند و شغریه ادا کرده اند و در و آفری و دایه و مظلوم است چون امیر
 حسین رضی الله عنه کشته شد عبد الله بن عمر عوام بر نیزه بد بخت امیر المومنین حسین
 رضی الله عنه میردند و از میردند بگریه رفت و ای حکم و میردند با او بیعت کردند و بعد
 باز گرفتند و در میردند و بعد از بیستم مسلم را بر و فرستاد چون میردند بریدارده اند
 خشک شد چنانچه در پیا صدقند از فرزندان اصحاب رضی الله عنهم کشته شدند و چهار

بیست و پنج

برینکه در ششم ذی الحجه سنه ثلاثه و شصت و شصت عبد الله بن زبیر رضی الله عنه که کوفت در نه عازت
 فاست روز عازت کردند و دست هر اسباب محرم رسول صلی الله علیه و سلم در آن کردند و کوفت
 و اسباب ام المومنین حفصه و ام المومنین ام سلمه رضی الله عنهما که آنروز زنده بود و در عازت
 خلق عیدین خطبه میگفت و میزد و او نه تا اگر خواهر پدر و شد و با او بیعت کردند عبد الله بن
 رضی الله عنه سمعت بکیر و نشد و عیسی بن سہیل قعاقب او کرد و در که طایفه شد
 بعد از جنگ کردند و در میان خرا و رفتند که نیز در ستم صورتی اربع و شصت و بیست و نه
 بن سہیل دست از جنگ برداشت و در شام رفت و معاویه بن زبیر خلافت نشست
 خیر سال او خلیفه بود و در رساله غیر می آید بعد خلافت بروایان رسید بعد عبد
 مروان رضی الله عنه خلیفه شد حفصه رضی الله عنها و عیسی بن زبیر را از خلافت فرامید و او
 سستی بود بعد مروان بن دیگر خوار می شدند امیر المومنین علی رضی الله عنه را
 ابو تراب گفت که اندر بر سر بر و لغت میگفتند و جهان بر از خوار می شدند تا آنکه
 خلافت مروان حمار رسید و نوشت او از مروان جوایز سستی بیرون آمد و او مسلم گفت
 بام فیر شیار خوار چکی که از جهت او بادشاه خراسان بود چند گاه با او جنگ کرد
 آخر بدست ابوسلم گفتند کار ابوسلم علیه الرحمت بالله گرفت او بادشاه خراسان را
 شد از آنجا رو می و آن حمار آورد و در دمشق با او جنگ شد مروان شکست سخت

اگر بخت او متعاقب گردد و در مهر در یافتن باز جنگ شد باز مردان بجنگت مغرب گشت
 او حسن بن خطبه شیبانی و سیرانی حارث را در تعاقب او فرستاد ایشان سرور ابرو
 و بر و فرستادند او منابر را از لوث لغنت پاک کرد و محم خوارج از جهان برادر
 بعده خلافت بجهت اود سفاح داد که بنیر امیر المومنین عباس رضی الله عنه بود در آن روز
 باز خلافت در خارج عباسیان استقامت یافت و تا امروز در خانه ایشان است
 و کیفیت بنا و خانه که شرفه الله تعالی بایستاد است در تعاقب سیر در این و آن
 ترفیع ابراهیم القواعی من الثبیت مسطور است چون بهتر آدم صلوات الله علیه
 آمد فرمان شد اسامی خانه بر ابراهیم دادند با نام کن او اسامی بنا کرد بر آن اسامی است
 المهور که از یاقوت سرخ بود و در دشت یکی شرقی یکی غربی فرستاد از این دشت فرود
 آوردند بدانشند بهتر آدم صلوات الله علیه افران شد این خانه را حج کن بهتر آدم صلوات
 از سران و سب بیلده جهل حج بجا آورد و در نوبت بهتر نوح صلوات الله علیه چون طوفان
 خاست فرمان حق نکاشد آن خانه نامشان چهارم کردند چون بهتر ابراهیم صلوات الله علیه
 بهتر اسمعیل صلوات الله علیه و ماجر را در هر مکان کرده و آن روز حرم کوفستان
 شده بود و این نام که فرزندان نوح علیه السلام بودند اهل خیمه و بیابان بودند با مونس بسیار
 در کوه و غارات تنزل کرده بودند و در محل خانه کعبه نشسته بود بطبقه و جای خانه کعبه

ازین جهت از خلقت زمین بچند سال آفریده بود و مانند کنی بر روی آب شده زمین
از آن منبسط شده برین بنای مکه را هم القوی خوانند بهتر ابراهیم صلوات الله علیه او را
شد خانه کعبه بنا کن گفت در چه محل کم حق تھا ابریکم نام که در و قدرة سخن گفتن ظاهر
فرستاد او بحد سایه در محل خانه کعبه که همان مقدار که بیت المعمور بود سایه انداخت
این روایت در اقدی مطبوعه است و نیز در کتب در سوره حج مطبوعه است حتی سی و نه
باید فرستاد و خواجه نام او امجد ازین که بیت المعمور بود و برکت و هم در کتب در سوره
بقوله جان و او فرغ ابراهیم القوا اعد من البيت مطبوعه است ابر فرستاد او همان
مقدار ازین که کعبه است سایه کرد در رساله عبرت مطبوعه است بهتر جبریل صلوات الله علیه
جای خود بر خود سایه کرد بهتر ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام بر مقدار سایه او
بشکافند آنروز بهتر اسماعیل صلوات الله علیه برست ساله بود و بهتر ابراهیم صلوات
الله علیه صد و بیست ساله اساس خانه کعبه را بر گشت سی که طولی بیست و نه
م بر آن اساس کاخها و عمارت خانه کعبه را بنا کردند که از رفعا ساختند و از
چهار کوه نمج کردند جبر او بمیر و خود و طور و بهتر جبر ایل صلوات الله علیه حجر
اسود میاد و بهتر ابراهیم صلوات الله علیه آنرا جای که امروز است نهاد و
حجره بعضی بفت که درون خانه ب ساختند برای رخت آنروز کعبه را استغنی بود

پس چهار دیوار بود و در هر دیوار اسمی از اهل بیت علیهم السلام چاه ز فرم مرتبه کرد و در کف
 و تعبیه و پستی در تفسیر آن اول بیت وضع للناس من طور است این عبارت تا بهنگام
 بنی خزیمه بود چون سبب طویل مدتها موهن گشت بنی خزیمه فرود آوردند
 دیگر بار تازه کردند باز در نوبت عاقلین سبب طویل مدت موهن گشت این بنی فرود
 آوردند دیگر بار عبارت تازه کردند در واقع می منظور است بعد از این که کعبه را بنی
 سافند و هر یکی به خود را در وقت سیصد سال سیصد شصت بت درون
 کعبه بودی برستند و بر و ابی چهار صد الفقه بعد در نوبت بخانی چون ابر
 حنیع امیر بن شد در ایام حج عام خلق را دید شعرا و سفر کردند گفتند زیارت
 خانه کعبی روند ابراهیم بر سر بر آری میروند گفتند حج انجام میکنند گفت انما از
 چیست گفتند از سنگ گفت من از بهر خدا ای نگاه نما خانه از رخام و زرباطه
 بسیار بنا کنده ام یعنی حاج کنید در خرابی بی آبی نروید تا رحمت نبینید پس خانه
 صفای رخام و زرباطه بسیار سخت و انرا قلیس نام کردند فرمود تا ان حاج
 کنید بکعبه نروید کی نگردد او توبه نیندازد و او که میگوید که مطلوب حج دارد باید در
 صلیب حج کند بکعبه نروید و در کعبه رفتن و ان صلیب آتش زدند در آن که از خود
 بود سوخت در رساله عبید آورده است بعضی مردان طاق آن صلیب را بنی میباش

او نه اندر هر دو چشم شد و به عصب خراب کردن خانه کعبه کرد و قوم فرعون را بکشت
 مهر آفرید و را بخدای گرفته بودند بعد غرق شدن فرعون و نیز موسی علیه السلام را
 از زیر میرون که بعد آنکه این در کوه سیلان کن شدند و در بلاد ولایت
 افغان بجهت اندران از بند بطلان آوردند و بعد ابر همه آمده یا رسیده و بدو
 پیوسته و با ابر هر دو آن شدند و قصد خواب کردن خانه کعبه کردند ابر هر دو آن
 جبهت افغان و باد دوازده میل و بروانی سیزده میل و بروانی سیصد و پنجاه
 عبد المطلب جد سید المرسلین صلی الله علیه و سلم میسر شد و هفتاد کرد عبد شتر
 عبد المطلب از جبراد چشم او بگارت رفت و عبد المطلب آن شتران از و طلبید
 او جواب داد من میدانم که تو مردی بزرگ اما این چو نه کیست تنوعت
 بر من نمیکند شفاعت شتران خود میکنی عبد المطلب گفت شتران اندر خود او
 شتران هم کیفیت شتران میگویم خداوند خانه کعبه غیر است او تدبیر کار آن خانه
 خواهد کرد بعد عبد المطلب گفت مطلوب از خرابه اینجا چه داری گفت من صلیبی
 بنا کرده ام بر چند مردمان را میگویم درین صلیب کینه نمیکند عبد المطلب گفت ای داور
 الدیانت و حواری و طیور اینجا ایمن باشد کسی بر خراب کردن اینجا دست نیابد
 با خدا و تو برین من این را چه کوه خراب میکنم و این سنگ در خانه بجایست و رسم و آیین

پس از ولادت سید المرسلین علیه السلام به سیاه و بنجر زود ما بعد از ابراهیم سوار شد
 و قصد عزاب کردن خانه کعبه کرد و خدا دید عمریه چون عبدالمطلب ابو مسعود ثقیف و یحیی
 و ولید بن مغیره که هستند این زمان ایچا بلای نازل خواهد شد از اینجا بیرون باید رفت
 هم بیرون رفتند و بر کوه حرا بر خشت خانه ای افتاد ابراهیم و دفع کردن این اتفاق
 آنها را میگرداند ابراهیم محمود نام فرزند است او را بر انداختند و او را خانه کعبه
 بیرون اندازد و او خود سبلی بود که کوه را قواستی بیرون انداخته میل به شش
 و چنانکه کبر چندی بر انداخته بر می افتد میل دیگر آورد و در چینی حکم در خشت کوفت
 بیاید و لشکر را گفت پیاده شوید و خرابی که هم در میان از طرف دریا فله کله رخا
 پیدا شد و خود و ترار که بر سر ماهیاه شکم و پشت سپید و بعضی زرد یا پاهای سرخ
 عبدالمطلب را نظر بر آن مردغان افتاد و گفت ای ابو مسعود ثقیف چیزی بینی گفت
 آری بلای سپید هر یکی از این مردغان رسیده سنگ و آتشید یکی در شقا و دور در جنگل
 بر سنگ بقیاس کنار کرد و دیگر در کعبه ابراهیم در آمدند چون زاله سنگی باریدند بر
 سوار میزدند از شکم است فردی افتاد و نهم بر هم زدیم چون که کعبه ناکول است
 مکرر بلای سده است مانند نه بده سیل از دریا میاید و آن هم مردار را بر دهنده علی
 در تفسیر سوره الم تر کیف درکنف من مطویر است ابو مکتوم وزیر ابراهیم تحت مرغی از خانه

و بنال او سده میرفته چون در جبهه رسید بر جانیه کفایت حال تمام پس بجای تندی فقر کرد
 او متعجب شد تا آن زمان این مرغ بر سر او بود و چنان که او کفایت تمام کرد آن مرغ منگه از انتظار
 فرو گذشت بر سر او آمد از طرف در بر میوزن آفتاب پس بجای جان داد بجای می می
 کرد آفریح باز گشت و در زمانه چهار مظهر است بعد از عبدالمطلب حبه و زرم که بجای انما
 ملوه بود و کیسه عید است که کی است باز از سر برش کرد و آن سال که بعد از مرسلین
 عظیم بعد سستی و نجس است سخی از دریا آمد و یوار از رخا که کعبه شکافت و مار و عظیم
 از دریا میاید و در آنجا قرار گرفت استخوان خلق و افرو بردی و کیسه را قدرت بر دفع
 بنمود اهل قریس در حضرت خداوند تعالی بنامیدند و گفتند هر چه است میان ما و درون این خانه
 مانده از ما بابت پرستیدن نمی توانیم اگر آن مار دفع کرد و این متجدد عمارت کنیم و میان
 خود را چنانچه می پرستیدیم میرسیم و لید مغیره دعا کرد گفت خداوند اعجاز است
 مدد من ملوه است با من و احمیم که از سر تاره کنیم تو اینکار را دفع کرد آن در حال مرغ عظیم
 در رسید بقبا حسن ابر نشسته سیاه و شکم سیمه و با کز رد امار را در انتظار داشت
 رفت این قریس که در دروم فرستادند تا قوم میان افرو را در دند و یوار با خانه که خانه
 کردند چون با ساس رسیدند سنگها را بر زمین برمال انگشتان بر هم زانید و لید مغیره
 یکی از آن بر گرفت زیر آن چنانچه کرد و فوری دیدند که همه میوس شدند که مخفی است

رجب و ذی قعد و منی و کعبه از دست و پید می افتاد و محل خود فرار گرفت از آن احتیاط کردند و هم
 بر آن اساس معمارت آغاز نهادند و جمیع این چهار رفیق شدند و هر کس فریغی را برآورد
 تعمیری کردند و عمارت می کردند و چون محل حج رسیده بود اختلاف کردند و هر کس گفت
 که در کنی زیارت فرمایند که قائله شود و آخر پیوسته رسیدند و هر کس گفت که در کنی زیارت
 و گفتند میانه ما در میان چون محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در صلاح و سعادت و ریاضت و امانت و راست
 کاری و عدالت و درستی و کم از او باقی نیست و در وی نیکی و نوازی و غریب پروری و بیجا بر کسی
 غضب نیست همه عمر بر زبان او کذب نمی رفته و هر جا که او را می صلح یافتند بدو همه حکم و امانتی
 و بیگ رویه بر آن قرار دادند و هر که این زمان درین راه اول در اینان سنگ را برآوردند
 هر جا که او را خواست آید بدو اول سید عالم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و اصحاب و سلم
 در آن حج رسیده و دادند پس در آن سید المرسلین صلی الله علیه و سلم را و مبارک فرار کردند و حج رسیده
 در میان نهادند و از چهار رفیق چهار مقدم طلب کردند و چهار گوشه را و مبارک بگرفتند و محلی
 که بهتر است بر اهلیم صلوات الله علیه و سلم داشته بود داشت همه ازین کوه درویشی است
 شیطان یعنی بصورت شیخی بخدی پیدا شد قوی مردمان دادند و بوجو چندین
 اکابر و دهر و شرفاء و عساکر و اصحاب شرف و منزلت از باب جاه و عظمت این چیست
 که حکم که دیکه تیم بی مال و منال و بی تیغ و عیال که هنوز تجربه روزگار نکرده را می شنیدند

دو سنگ در محل داشتیم گفته که میر بطالع اردو میان یکی میجو او نیست جوانان نوام
 ازین سخن که سید المرسلین را علیه السلام با هفتاد و یک نفر پند سنگ در سیر میر بطالع
 نهادند و سنگ را گردن گرفتند میر بطالع بجا میاید آمدند همه داشتند که سلطان لغوی
 از آن روز بارادر العین محمدی خوانند و در عهد کهنتر ابراهیم صلوٰۃ الله علیه و آله
 کعبه باز بانی بر ابر بود و در آن روز بخود نوبت مصلحت دیدند چهار کارزارین بلند کردند
 و آن حجره که کهنتر ابراهیم صلوٰۃ الله علیه و آله در آن کعبه ساخته بود اندر آن مقام ابراهیم
 میگویند بیرون آوردند و بر سطح ستون و یا زده تیر میسختند و سقف مسطح کردند و شراط اعظم
 بجا آوردند و غلله ها را در حریر پوشانیدند بعد بر فرق بیت خود سیاه و در آن روز بخود
 و خیر بیت خود بر بام داشت و آن در فتح مکه و در فتح بخا و در صدر ذکر افتاد در کتب
 مشارق و مصابیح و مستغنی و شرح هدایه مطبوع است چون سید المرسلین علیه
 السلام بر آن حج در سنه عشره مکه آمد ام المومنین عایشه صدیقہ رضی الله عنہا عرض کرد که گفتند که
 کرده ام چون مکه فتح شد و یک دو کار درون خانه کعبه بکارم بفرماید تا در کعبه بایستد تا من نرسد
 بفرماید سید المرسلین علیه السلام دست عایشه را بر سر نهادند و فرمود که بگویند و درون عظیم آورد
 و فرمود اینجا بگذر که این مقام درون کعبه است و داخل کعبه در ایام جاهلیت بیرون آورده
 و کعبه را اینقدر کم کرده اند از اساس کهنتر آدم صلوٰۃ الله علیه و آله کهنتر ابراهیم و ساجد صلوٰۃ

عمارت بنا ایستاده از این عهد نبودی و مرا فرصت و فاکردی این زمان عمارت بنزد
 می آورد و آنرا بر این ابراهیم صلوات الله علیه ظاهر میکردم و کعبه را چنانچه عمارت بهتر
 ابراهیم صلوات الله علیه بود یکی در شرقی و یکی در غربی بنا میکردم و حطیم درون خانه کعبه
 در می آوردم اما اگر مرده و خاکند و خواسته حق باشد سال دیگر چنین کنم بیشتر می صواب رضی الله
 این سخن بنده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در آن سال سفر آخرت کرد و این
 اندک بود فانی شد و چون در عهد معاویه عهد الدیزیر امیر مکه شد ام المومنین عایشه
 صدیق رضی الله عنهما زنده بود و او بگوید معاویه و عایشه صدیق رضی الله عنهما بیشتر
 صحابه رضی الله عنهم که این سخن از سید المرسلین علیه السلام شنیده بودند با ذی معاویه این
 عمارت فرود آوردند چنانچه سید المرسلین علیه السلام فرموده بودند بنا کرد و در رستگاه
 یکی شرقی یکی غربی و حطیم را درون خانه کعبه آورد باز در نوبت مروان بن الحجاج امیر مکه بود
 حجاج گشت او بنعمه عبد الدیزیر عمارت باز فرود آورد چنانچه در جاهلیت بودند بنا کرد و حطیم
 بیرون آورد و یک در ساخت و تا امروز از عمارت بر جااست در اقصی مظهر طول خانه کعبه
 در نوبت ابل قریش بنی هاشم گزید و عرض کرده که امروز طول دیوار شرقی و غربی از دیوار
 بنیست و چهار کان گزیده است و دیوار شمالی بنیست و دیوار جنوبی بنیست و یک گز و چهار را
 و درون میان رکن یحیی و رکن شامی نوزده گز است و یک بدست و میان دو رکن عرض

چهارده گزشت و نوزده انگشت و از دکن اسودت که نوزده گزشت و از اکن عرق
 برزد که دوازده ناست در بان پنج که در عرض و در چهار که در فست است که در حقیقی
 شرح بداید مقرب است و است اندک میان مو از نیمه طور است اما این که از رانست و سطحی
 تا استخوان آلیج است از که هر یک است انگشت نوزده است که در عرق است و در بان
 دست میگویند و همچنین که در عرق است و اندرون است و است و از هر یک است
 و ستون میانگی از چوب سماج است و در ستون نوزده شیر سماج است و اندرون و عرق
 فراوان و زینت بسیار است در احوال آخره که پیدا میسرین و غایب
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده است که سوال که در
 ارواح در سماج و مشرق و صبحی بی سطور است چون مرده را دفن کنند و در
 می آیند و او را می نشاند و از سوال می کنند که از تو گشت و در تو چه گشت و تو گشت
 و در این مرد چه میگوئی اگر جواب با صواب دهد که بر تبار است السموات و الارض و تو
 الاسلام و نبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و از عده و از رسول خدا می پرسد و در کار
 جهان ناست و در بن اسلام است و بعد از محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و او بعد
 خدای و بنده است و روضه از بهشت در کور او می کشند و در آنجا روضه از بهشت
 چون ثمن مشقی را در کور کنند بعد سوال و جواب روضه از بهشت در آن کور کشند

در احوال
 آخره

و چو بی از آن روح نوح سر برت در دست کرده بود در آید و با خود بر ملا عتبه منقول شود
 تا را وقت کند و در آید چو در زمین فرود آید آن خود گوید مرد و در پیش من بوده است
 در آید منقول به خود تا این حد و در آید چو در دست گرفته است تمام شود و چندی پس از آن
 برین نظر آسان بگذرد و اگر جواب برخلاف آن گوید چو در آید انسانی بر سر او نهد و از آن
 خطیچانوزان خبر آید و بر آید چو در زمین را یکو بنویسند این را یکو چنان بگرد و بشت که
 راست در بهلولی چپ بیرون آید در بهلولی چپ بر بهلولی راست بیرون آید و چو از
 دوزخ در کو برید و در عذاب کنند تا قیامت در تفسیر آیه آن الله عز و جل علیین بطور
 جاهل و غیورمان در علیین بنشیند و آن علیین فرزند است در بهشت و بر و انی من
 و بهشت و از واج شیطانی در قالب برندگان بر باشند روز در عزرا بهشت بر و از
 کنند و شب در قادیل عرش قرار گیرند بر آن فرمان رسو چیزی آرزو برید گویند و رای
 اینجا چه آرزو بریم روز در بهشت بر و از میگویم و شب در قادیل عرش جای دیگریم باز فریاد
 چیزی آرزو برید گویند و رای این چه نعمت خواهد بود که آرزو بریم باز فرمان رسد البته عطر
 چیزی آرزو برید چون چاره ندینند آرزو برید گویند خداوند ما را از نذر کردن و باز فریاد
 فرست تا یکبار دیگر در راه نگویند شوم و جاهل و کافران در سجنی بود و آن سنگی است
 بر روی دوزخ و دو سوراخ است مانند سوراخ سوزن جاهل و کافران در آن سوزند

دری آرند از راهی و گشت و مسطور است سنگی است محصور فرو یوئیده در درون خانه نامها و
ماورای بحرانی دری آرند و در شرح او را مسطور است چنانچه داستان و گمانه کاران
که گمانه گیر کرده باشند بخبر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم تحقیق نیست که گمانه باشد اما اگر بعد
جان کاران بود درون و در بعضی عجم و در بعضی عربی است عذابی که بر جان کاران است از آن
گمانه بود و بعضی در شرح از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مقام در میان و احبار الاخره مسطور
تا آنکه در مسوالات خود در شرح بر این باب است بر این سر جنازه میروید و میداند که
نشدند و گمانه بر گرفتند و گمانه بر این جنازه اند و بعد نماز گمانه باز کنند و گمانه باز کنند
مواقعت نمودند و گمانه دفن کردند و گمانه بعد دفن باز کنند و از خفق غلیظ باز
این نی سئود در شرح او را مسطور و در احبار الاخره پیغمبر صلی الله علیه و سلم یکبار حاصل
معنی نیست که در بر سر جنازه ارواح مومنان بخانه و خویش می آیند بعضی خانه ها و خود
بطریق دیگر می آیند ختم خانه غیر معاینه میکنند زمانه و گمانه باز کردند و گمانه باز کردند
بینی بر سر نشسته دختر از این امر و محنت می شناسد این را می شناسد بر در خانه ها
خود بایستند و بر بان حال باور از این و می گویان بگویند ای کسی که در خانه ها
و قصرها و منزه ها باس کنی شده اید و زبانی را خواسته اید و ما را باور و تصرف
آورده اید و در غربت خانه احد تنگ و تاریکی بیت الاخران کور زبانی اجسام و

چشم بسته فرو ما بره ایم تنها و حیران بی رفیق و از باران جدا مانده و از دوستان و هم
 محرم گشته از دیدار فرزندان و پاهای در تهر و کشتاداد و محاسن آن عاقل و حیران و ناله
 اعمال یا سجده اند و ناله ها و طعنا بر است از حال ما یکی اعتقاد کرد و دیگری گریه و بیهوشی
 مغرور نشوید تا با شما دنیا آن بار و کربا با خسته از کوه و ناله صدقه او دعا و بار اهد
 و به عمار یاد آید و تا تو ایندنان و بی کنید بخیل دنیا جوان مرد میسید و این پاهای را که در
 تهر و کشتاداد است اگر ما خورده و در راه حق صرف کرده بودی امروز ما را حسرت و اندامت سستی
 بنامی در لطافتین قصص مطهر است باز رنگانی بود مال و منال بسیار زرو اسباب شمار
 زین صاحب جمال و کوشکی بی مثال درشت اما بخیل بود چون وفات یافت هم در آن
 کوشک دفن کردند بعد از ترشش شعر بر دیگر کرده و نوزی غریبی بر آخر بدین مقامی از
 درون طایفه ندکوشکی دیدار است و معنای دید میر است با نوا و لطافت با طهارت و لطیف
 گسترانده و میان صحن خانه کوری علقه کرده و در تیره نزدیک کور است و قریب آن مردی
 جوان و عورت صاحب جمال شسته از آنها که معدن شکر کام او آب حیوان در بسته
 با دانه و یا سنج حور و بری پیام او ماه و مشتری علم او و غیره زنی که ماه در جنبه است
 شیرینی سخنی که شهید در شکر است شاهی که شایده آن بنده فرمان او میزدای که طلوع مشتری
 بر دروست چون غریب در آمد بتعظیم تمام بنشیند و از هر جنبه طعام و شراب پیش آوردند

جام بلورین شراب که چون آفتاب بود گردان شد چون دور بد آن زن رسید جام خورد و در
 و آن دره برداشت بکلی حکم بران کور و در کجاست غریب معاینه کرد با خود اندیشید
 که این معنی خایه از حکمت نخواهد بود اما هیچ گفت بعده زمانه باز دور گردان شد
 بهی که نوبت برن رسید جام خورد و جام برداشت دره بسته یکی بران کور حکم خورد و
 عرب را بغایت عجیب نمود و میخیز گشت که این چه رسم است چون چند نوبت بر هم میخیز
 کرد پیش غریب طاقت نماند بر سید این چه باجاست و زدن دره بر کور از هر جهت
 آن زن گفت ای خواجهم این کور تو را ولی عهد است اینها ده و این مال و منال تمام
 ملک او بود اما بخیل بود و خود خور دی و نه مرا خور ایندی چون رحلت سوار آخره
 کرد من این خواستارم و این اموال تمام در تصرف این خواجهم کردم میخور و دم
 میخور اند من از قهر بسیار دره برین کوری زخم و جلد بخیل اقامت میکند و میگویم ای
 قریبان حاشا اگر این اموال پیش از آن تو میخوردی از زخم تو دیگر بخوردی و ترا حشر
 و ندامت بودی و اگر عداوت قیامت در میان ما بود و اینها را از تو میخورستی
 چون رفت آن رسد که قیامت قائم شود خلق اغلب فاسق گردد و غنی شود و زمینها بختها
 خود بیرون آرد و آنرا کیست ستاند و بادا که در روز از اینها خوشتر ظاهر گردد و بداند
 آید شخصی بود محمد عبد العزیز نام بلند بینی روشنی پیشانی از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله

از اول دماغ رخی اندکها خلق را برین حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و اوصیاء و
و عتو کند در آب و عدل و انصاف گسترده و ناز و نیاز به جوهر فطری و اندازد و نعمت فراخ
باشد و بار این ملک بار و زمین اجناس میوه و نعمتها بیرون دهد و از خلق آسمان
و زمین خشنود و مانند بیدار خورشید بیستم سال او وفات یابد بعد ده و چهار علامت قبل
بیود الخواریط طالع اقباب از طرف مغرب و آتش بجایست و لازم باشد باطله اقباب
از طرف مغرب زد و در زمان بنامه یکی قریب یکدیگر بیاورند تا صبح آسمان برسد بعد
سراجعت کند و بر فاقه صفت و هر روز از مشرق طلوع کند و در اخبار الدفتره مطلق
انروزی نمی آید و نبی بر این عمل بلکه شود در این قریب بنشیند و دوم روی در عالم
پیدا شود از مشرق تا مغرب بگوید در مومن بیست و یکم پیدا آید و در کافرانست مسکون
کرد و از نبی و کوش و در او این دو بیرون آید و چون آتش و بر و این از قریب
پیدا شود سمت مغرب رود چهارم خورشید و مشرق بود و پنجم خورشید و مغرب بود
ششم خورشید و هرگز مغرب ظاهر کرد ششم دایره الارض پیدا شود و ششم خروج
باشد هم نزول بهتر علی صلوات الله علیه بود و هفتم ظهور و باجوج باشد ذکر دایره
الارض در اجزاء الارض در باب خروج دایره الارض مظهر است که صورت او چون
صورت شتر باشد و روی او چون روی آدمی بر سمتی آید و کند که جمله دنیا باطل است

خبر از حضرت محمد

ز قلم غبار برونند

از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن
 بعد از این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن
 مشرق نشسته و این سخن خود در میان خود میگوید و بعد از این که از قهر بگریختن
 جز آنکه میگوید و بعد از این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن
 که خود را در این چشم و بعد از این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن
 گفتند و نه دیگر که این سخن خود در میان خود میگوید و بعد از این که از قهر بگریختن
 بتواند بهر بار که قصد کند فرستادن و پس از این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن
 فرستادن و پس از این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن
 و در این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن
 بدان او خود را از این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن
 اساک باران بود و خط باشد چون بیرون آید باران اگر ببارد بیاید و حال بسیار
 و نه این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن
 در میان آنکه از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن
 میگوید و پس از این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن
 تا بر این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن و بعد از این که از قهر بگریختن

دکتر ذوالفقار علی خان

جانبدار غالباً خود در این دنیا میماند و خود را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند
باستند جبرانی برست میگردند بعد از این که خود را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند
کلا نفس و اقله الموت پیدا شوند و هر روز که بر آن دنیا باشد نسبت خاندان
کند و خود را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند
مستحق است که بعد از موتها و یک روز است و این است و این است و این است و این است
بر گرفته باشند چون پیدا شوند همه متحیر باشند و پیدا شوند که اینها را به دنیا بیاور
ند و اندوهناک شوند و خود را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند
و اشراق خود را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند
چون عالم حسیه دیگر باشد که در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند
بر فغان گمان آنرا که نیست که میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند
کن فی سطور و اینها را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند
نقد که خشن است و اینها را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند
و دنیا طبعی دیگر است و اینها را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند
چنانکه طاعت و کثرت و طاعت و اینها را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند
بانی که من بر خیزم و اینها را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند و خود را در این دنیا میگذراند

مگر این شهر را در باران خیمه بستند که در کوه طور بدین نور تجلی آورد و صفه شهر خود
اول گنج آن را در باران آید و از آنجا که این شهر را در باران آید و از آنجا که این شهر را در باران آید
فصل در بیان آن بود که در کوه طور و علی بن ابی طالب و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور
افکنده و در سال چهارم مطهر است بعد از آنکه در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور
علیه السلام آمد و بعد از آنکه در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور
آنکه در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور
پس آنکه در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور
بزرگان بنی امیه و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور
است که با شما حساب کرده ایم و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور
که با عدل بکسرم و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور
و من فعل متقال در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور
فصل در بیان آن بود که در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور
و در سال چهارم مطهر است بعد از آنکه در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور
بزرگان بنی امیه و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور
است که با شما حساب کرده ایم و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور
که با عدل بکسرم و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور
و من فعل متقال در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور
فصل در بیان آن بود که در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور و در کوه طور

و در بعضی کتب اصحاح روایات آن آورده است همچو یاده بیا بد کسی که از ایشان انبیای است
 در وصفت پیاده آمدن بعضی بود در بعضی است از راه و بعضی از راهی که در میان بود و
 و گویا در بعضی از این فرقه سواران کمان با خروشی که بطلب و علم مشغول بودند و
 عظم و ستم بدین استعدی آنروز در دوازدهمین یعنی از ششم بیرون آمده و در بعضی کتب
 و کتب آن نیز در ماه رمضان می میگردد که خود را اسباب لشکر است این بند استی برود
 شان اگر در سینه بیده روده که در کتب آن گفته که آنی از نه لیا اولی یاده و شش
 در و چهار سینه بیدان و عاصیان از روز و سیاه گشته و بیرون آمده و بیایم که کردن بیرون
 این که آن نیز گفته بر روی ده و او را که از این نیز بجهت آن این بکرده و علمای سواران
 در حلقه افکنده و در پشت و شکم فلان و آن این افکنده چنان و بیرون است
 یکشنبه و در کتب آن رسیده بنا بر موطوع است بعضی صلی الله علیه و سلم و در بعضی بصورت
 و کانه بعضی بصورت بوزن کمان و بعضی سر بر روی پای باله و بعضی کور و بعضی کنگ و کر
 و بعضی زبان خایزه و بعضی را بریم و بعضی سینه زده و عصبان از کتیکه آن سینه زده
 و بعضی دست باریک و بعضی برادران آن سینه زده و بعضی جامه و طرانی پوشیده
 در سینه الطول و بر سینه است آنروز از میان سینه فوج باشند بوم
 و شش و آنی تصویر قاتون افواجا نوزده فوج گناهکاران باشند یک فوج مطیعان

به خواستند و در پیش کردند و بر انجا کردند و گوی دیگر ما نیز که نه با آنها خود میسید که میزد این
 انقوم اند و عمل نمیکردند ما را میفرمودند خود نمیکردند گوی دیگر ما نیز که نه با آنها خود میسید که میزد این
 گرفت که بزرگ این انقوم اند که حق مردم میخورند و گوی دیگر ما نیز که نه با آنها خود میسید که میزد این
 اتفاقا چنان اند که بر سوت حکم با حق میگردند گوی دیگر ما نیز که نه با آنها خود میسید که میزد این
 و از این نپوشی مردم ای بید که بزرگ این انقوم اند که در دنیا مالد و در پاید برای ریخا میزند
 گوی دیگر ما نیز که نه با آنها خود میسید که میزد این انقوم اند که در دنیا مالد و در پاید برای ریخا میزند
 بیکرند که گوی دیگر ما نیز که نه با آنها خود میسید که میزد این انقوم اند که در دنیا مالد و در پاید برای ریخا میزند
 گویند این کافران و مشرکان و منافقان اند که گوی دیگر ما نیز که نه با آنها خود میسید که میزد این
 چون ما شب چهارم تمام تابان در روشن بر بر اقامه سوره و تلاوت میسید و راج بر سر
 گویند این عوامان متقی اند اللهم اجعلنا منهم و در اخبار آمده است
 در انحال بهتر ابراهیم صلوات الله علیه آفرید و خود را به بند کوبید یا آیت من میگویند
 که این روز پیش است با خدا شفاعت میگویند که او گوید ابراهیم و زحیفان نگویم از خدا میگویند
 بخواجه نامر آنجوت دبر بر ابراهیم صلوات الله علیه آفرید و خود را به بند کوبید یا آیت من میگویند
 کردن و مر از دنیا امید کن و فغان آید که ای ابراهیم ما نجات و رحمت خود بر کافران
 حرام گردانیده ام بعد از انقضای کرم و سوزان در عرصه طالع شود و در بر مردم

بود هر یک در غوی خود غرق باشند بعضی تا شمشاد تنگ بعضی تا ساق بسینان
 بعضی تا زانو بعضی تا کمر بعضی تا خلق بعضی غالب نکرده اند و مجادله و امتیاز نکرده اند
 از کافران و حساب دلا اخبار الله صریح است بعد از تائیدی خلق ایستاده و مانع
 فغانی نرسد بعد از پی محمد را صلوات الله علیه و سلم طلب نمود بعد از آنکه دیگر افغان
 رسید که تبلیغ رسالت نکرده اید یا نه همه گویند کرده ایم باز دیری بکشد و زمان رسد
 خلافتی را از مؤمنان و کافران پیوسته آرید همه را سمت عرشی مستقر برنده و هم جبران و منجیر
 باشند تا چه زمان خواهد رسیدیم در بنمایان زمان رسد آلم اهدی الیکم یا بنی آدم
 ان لا تعبدوا شیطاناً ان الله عدوکم بین و یغمدونی بد اصرار و مستقیم ای
 فرزندان آدم با شما عهد نکرده بودیم که شیطان را پیوسته که این حق و راه راست
 و مستقیم است چرا بر خلاف آن کردید که امروز مستحق عقاب و عذاب هستید که جواب بگویند
 پس فرموده باشند باز زمان رسد یا معشر الجن و الانس ایا نکم ربی منکم
 یعصون علیکم آیاتی و یمنذروکم لقاء یومکم بآی که هر یک را بیاوردند بر شما
 پیغمبران و زمانها بشمار نمایند و بگویند نکرده شمار ازین روز که میزدند و میزدند
 آمدند و بگویند و ما کو ای میگویم بر نفسها و خویش که ماکناه کار اینم و زندگانی
 دنیا و زینت آن ما را مغرور گردانید و کافران کو ای میگویم و کافران کو ای دهند و بگویند

قالوا شهدنا على أنفسنا ذنوباً عظيماً ^و الذنوب المشهوره ^و اعلیٰ فیفسدکم انکم کانوا کافرین ^و
بعده ومان رسد و امتنا از انهم ای کما یحکمان وای بدکاران وای عاصیان
وای بجرمان وای کافران ^و جد السید امروزر از مقتضیان وای بد بختیان از غیبتیان ^و عده
کردید وای دوزخیان از بدبختیان ^و جد السید فرمان رسد ام را البطلید برتر از جد
علیه حاضر آید زمان رسد ای آدم اهل دوزخ از اهل بهشت ^و جد اکبر امیر از امیران علیهم
کوبدند وند ^و چند از چند ^و جد اکبر فرمان رسد از هر براری نهصد و نود و نه اهل دوزخ اندکی اهل
بهشت بیرون از آنوقت و فوجی باشند که جوانان از قبول سر کوبند و عورات حاضر جمعی باشند
خلایق هم از غیبت مست نمایند اما مست نباشند قال الذین قالوا نضع کل ذات حمل حملها
و نری الناس سکاری و نام لبسکاری در مقام رقی و صاحب سطور است در وقت یاران
از سید المرسلین علیه السلام پرسند یا نبی الله آن یکی از اینست که باشد فرماید آن یکی از اینست
من باشد و نهصد و نود و نه با جوج و با جوج باشند پس امید میدارم که نصف اهل بهشت همیشه
باشند در شهید العرقه میوی پس ملائکه صلوات الله علیهم وراستند کافران از انور است
و بای یکی گراه که فرمودند بیرون آرند و فاسقان و کثاکاران و مجرمان را بر اندازد کناه و بخریدان
کیسه را شکمپاره کرده و در دایم بیرون آورده و در گردن آکنده کیسه را دست گرفته بر اندازد
کناره هر یکی را بیرون آرند و عده که کنند سید المرسلین علیه السلام فرماید و را نمی آید

۱۸ از دست من میان دو زخیانی میسر نپذیرد کم از صیابی اصحابی فرمان رسد که اینان
 بعد تو میگردند و اند چون میان دو زخیانی و پشیمان حاصل شده باشد اهل بهشت را
 راست عرض باید تا نزد اهل دوزخ را جبار صحت پشیمانان خدای نگار او قدس
 سجده کنند و گویند الحمد لله الذی کما من القوم الظالمین کافران خواهند تاسف
 کنند نتوانند پشیمانان را در یک طبقه گرد و خمیدن ممکن نبود و بعد فرمان رسد که شما
 بر از نعم ارامت محو صلا و غیره و هم دارا با اینان حسابی نیست اینان را سستی بهشت برسد
 و دیگر افراد حسب بگناه از پید اول محاسبه نماز نشود بعد از توبه یا راضی بر سبب و ادا
ملو و ذلک سئل بای ذلک فقلت بعد از چیز دیگر برسد در آن حالت عودم را
 خود نظر کنند و عمل خود بینند و بپای خود بینند و پس خود نظر کنند عمل خود بینند
 و عقب خود نظر کنند و عمل خود بینند در مرتبه است العقول مطهر است در آن حالت و توبه را
 پس از آن یکی که در دنیا مرد متدین و مصلح بود باشد و طاعت بدنی و مالی از خود
 آمده باشد دوم مفسد و بد کردار بوده باشد و او را هیچ عمل نیک نبود و فرمان رسد تا همه
 بر او بد اینان در دوزخ در نام خود هیچ و غز او صلوٰة و صوم و زکوٰة بینند
 و مرد مصلح جریده اعمال خود از نیکی او طاعت را کرده باشد و یا بد بد و نافرمانت کنند
 این گوید آن نام مرتبت او گوید این نام مرتبت خطاب آید ای زاهد خوش طاعت صیادی اما این

برادر مسلم را غیبت میکنی اگر چه او عهد بود بدلی بر غیبتی که او را میبختی و به علی از دست
 تو بر میبرد استیم و بدقت او می نویسم و ده بدی از خبر بدی احوالی او در میگردیم و در خبر بدی
 احوالی تو ثبت میگردیم تا کار بخیر رسد که ما بدیها را بر تو نماند اما در دست نهی بر حضرت آری
 اکنون تو تمام تا اینجا آتشی زد آن تو زنده ما معلوم عالمیان کردیم تا شنبه بیست و نوبال است
 در مهاجرت عطر است بعد از بدی دیگر را پیش از تو فراموش شد فلان گناه میدانی گوید خبر
 میدانی گوید فلان گناه میدانی گوید بار خدایا میدانی باز گوید فلان گناه میدانی گوید بار خدایا
 چند آن گناه او با آن گناه او اعتراض کند که او را تحقیق نمود که اهل دوزخ کلمه فراموش
 آنچه گناه میگردی را از ما خبر میدی و از خلق بشنوم می نویسی از بزرگ آن گناهان ترا در دنیا
 پوشیده داریم امروز هم از زمین بس ناگفتی بود و هنوز سیات میگویند آن اشخاص
 پیشین استیات بعد از کافران و منافقان را بشنوم از بدی و حقیقت که انکسیر بود
 الزم که گو علی را هم این انگ شد که خدای عزوجل و بفرمان خدای را در روز قضا
 و تکلیف گردنی و بر خدایا اگر از بدی و از این روز میگردند امروز لعنت خدای
 عزوجل بر اینان و احب الله لعنت الله علی الظالمین اینان بر کرده و گفته اند
 منکر شوند و گویند ما چاکر نامش بشیر و کذبه تر اینها را و فراموش رسد تبلیغ رسالت
 و فرمان ما بر اینان رسیده اید یا نه گوید علی یارب فراموش رسیده ایم فراموش رسیده ایم

انذار کواه است کونید مومنان است محمد مصطفی صلوات الله علیه و سلم است محمد مصطفی صلوات الله علیه و سلم
 علیه و سلم در حاضر کنیز کواهی بر سندان بی هم کواهی دهنده خداوند ارسل و انزل و انزل
 تطبیع رسالت کرده اند و فرمان توهم رسانیده اند این خاک ساری قبول نکرده کافران
 کونید کواهی این نمی پسندم کواه از با نادر در حال عهد بدانی اینان زشتان و
 تخم علی اقوامی و قلمنا آیدیم و نشهد از جملهم کاکا تو یک سجود و دست و پا
 و سر و کونش و پشت و ران و دیگر هم اعضای این سرافران رسد در سختی در آیند
 هر عضوی در سختی آید و بد آنکه کرده اند کواهی دهنده بعد هر دزدانی اینان بردارند
 کونید کواهی دید صحیحانکم و بعد انکم خوار و در پادشاهان که میگردیم از هر راجت
 شما میگردیم امروز به شما بر ما حرم کشید و کواهی میگردید در عهد المعزیت مطهر است
 صابیان و نصاری را آنچه پس از آن فرمان سودای نصاری و صابیان عیسای مریم را
 بخدای جبر اگر چند بیج کونید به سر فرو کرده باشند با فرمان رسد عیسای را حاضر آید میگردید
 مریم را صلوات الله علیه پس از آن فرمان رسد عیسای مریم و آنست قُلْتُ لِلنَّاسِ اخذو
فی ذی الیهی من ذی الله ای عیسای مریم تو گفتی خلی را که مرا و در مرا خدای گیرد
 و میدانی که نیست خدای جز خدای آسمان و زمین چون این خطاب بنیت بهتر عیسای صلوات الله علیه
 رسد از بنیت و خرم و ذوالجلال بخوابد که بگذارد و نکوید گفتند ام اگر چه راست باشد و لیکن

ادب نگار اله و کوبدانی قلت فقد علمت کرم ای سخن گویند تو بجام قدیم حرات خود در
بایست از این کلام از زبان من بیرون آمده باشد و نویسنده چاره نمیدانم بی درمها هیچ مظهر
بدیهه بر کعبه و افغان رسد نام فلان بن فلان آخر من تر از زرک و بهتر قوم مسخره بود و معلوم
و محترم کرد اینده و زنی و فرزند از او نام و در عهد و استر مسخره تو کردم کوبید یکی بآب و یکی در
فغان رسد چندین کرم که در حق تو کردم آخر تو چندین کفر و زندقه چرا کردی می دانستی که این
پیر بنیست او کوبید استم فغان رسد چنانکه تو امروز را فراموش کردی نام امروز تو را
کرده ایم قال کذ الک انتک ابائنا فسیبنا و کذ الک الیوم نفسی دیگر انرا هم بر محله
فغان رسد این که کوبید خداوند تو و بکشایا تو و بکشایا تو و بکشایا تو و بکشایا تو و بکشایا تو
و نماز روزه و صدقه بر بانی دانستیم فغان رسد این فغان بود و دریا میگردید چون
با اخلاص بود ضبط کردیم او ذلک الذین حبیطت اعمالهم ذکر کتاب میزان در عهد
الموت مسطر است باس فغان شود و ملائکه را نام اعمال بر یکی بدو و سیزده نامها بر آن شود
ملائکه اندر دیند کا قوم آخر او را یکایک خلق همه در پیش کردند و باز زدند که نام این فغان بیکلام
دست فغانند از نام مؤمنان و نیکوختان بدست رست و بدست نام منافقان و کافران بدست
چپ و بدست این دست رست فغان کشد باست اندر ملائکه بدست چپ از سیزده سمیت
بیرون آرند نام بدست و بدست فغان نام فغانند که کوبید فغان رسد ملائکه فغان بیاورد

فکر جو اندوننا و اعظم
جہ کی

مذہب اعمال
ذکر میزان و وزن

میزان بیمار که یک پله از نور باشد تقیاس تمام دنیا دوم پله از طاعت باشد نیز و فرق
 و مغرب هر میکائیل صلوات الله علیه بر توان شود میزان بدست گیران بدست گیرد
 تر از درج نگاه بدست هر میکائیل صلوات الله علیه بر توان و پله نگاه در درج نور
 یومئذ الحق من ثقلت موازینهم اعمال هر کس چنانکه حکم حکیم قضا کند بر سنج طاعت
 هر کس قدر رسیدن دانم از معصیت زیاده کند او را برایت دهد از الشی و در بر سر
 تر از تقیبات باشد ایستاده فریاد میکنند مانند آنکه تقیبات دنیا فریاد میکنند چنانکه هم
 اهل عرصات بشنوند فلان پسر فلان نیکنیست شد فلان پسر فلان بدیست گشت نفوذ باشد
 در اجبار و لاخرت آورده اند در میان صولت را بیمارند در اجبار و لاخرت و مشرق و مغرب
 مسطور است اعمال او بدین نامیکی بدراری انقدر باشد تا آنجا که نذر کار کنند این امر را
 باشد فرمان رسد ازین چه چیز منگی ستوی او کو بیا رت خطا او کتاها هم کرده ام فرمان رسد
 هیچ عذر در او عمل نیکنه داری گویند نذر ام فرمان خدا او نذر و عمل رسد ترا نذر دیگر محسوس است
 پس بگو که کاغذ مقدور و دانگشت بیرون آرند در آن نوشته باشد که این بنده یکبار در دنیا
 بعد قتل ای کلمه است اللهم انی لک الله الله و الله ان محمدا عبده و رسول الله
 سوره انجیل بدیهه را در یک پله نهند و این رفقه در پله دوم او کو بد خداوند این رفقه
 با این طهارت و با چندین بدی متقاومت کی خواهد کرد مر معلوم شد که اهل دوزخ کتم

۵۵

ظلمت که آنهم بدیدها و انظوار را در یک بدیدند و این رقص در بر دوم آن بدید که این رقص در
 باشد اگر این بر زنی بدید و سنجی و آری بر بخیر و طاعت که فرما و استخوان بن ظلمت نکند
 ابل عرصات هم متعجب مانده و اور اسرار از او یاد بند از آنش و زخم در صاید چطور است
 سید المصطفی علیه السلام میفرماید و زخم مردم را در عرصات حسن از نو و عرصات مجادله با
 بده و در سیه که پیش از نه ماه بر آن سینه و میزان بریا کنند و زنی احتمال از سینه
 کنه کارانی که به چارست آن زیاده آید باشد متعجب مانده و با سینه در اخصاء الاخرة مملو
 در بختان زمان رسد که متعجب از او را از امر محمد مصطفی علیه السلام بر برابر یکی متعجب
 نفعی باشد بغیر حجاب علی سمیت بهشت را انداخته در سمیت بهشت را انداخته دیگران
 متعجب مانده چون متعجب از آن زیاده سود مالک است و ملک است و قدرته خود در میان
 کنه کاران است محمد مصطفی علیه السلام آنرا در دست بهشت بد قدرت برگزیده کنه کاران
 بکشد سمیت بهشت اندازد معلوم است که در بد قدرت چند آید که کنه کاران در زخم او بدانی
 و عالمیان بد کنند در صحن مملو است در دست محل کعبه از کعبه یاد نکند یکی آنرا در کوهان از سر
 و استخوان و انبوم ایها الخیر مومن که این زمان از کدام قید خواهد گردانید دوم آن زمان که
 ها و مرا قهر و آگیا سید محمد خلیق میفرماید که در کوهان نام بکشد خواهد بود و او سیوم
 آن زمان که میزان بیاورد و خلق جهان میان اولین و آخرین مهوت بود که این زمان که نام بکشد

و بر دایستی سیوم محلی را حراط بشمار است و کسر دوروز وین حراط و کسر ششیم سویمان و
 کافران دوروز و بعد دوروز یک سوید کافران و عاصیان از آنش دوروز و نادر کنند و نیکو حراط
 بشمارند یاب است اکل بعضی بعضاً خداوند بعضی ازین بعضی مراخر بر دای که منتظر حرام بود
 اشرف را حد کوشش کجا اندران عاصیان کجا اندران دشمنان که ازین منکر بودند و بنوعی
 و بیوفانی میکرد این تر این تسلیم کن فرمان رسد بلکه دوروز را بیاورد دوروز بر بر طبق
 هفتیم تیغی است زیر بر یک دیگر است بلکه بروند هفتیم تر اطلب در حلقه دوروز اندران
 نه طبعی هفتاد هزار و شتر یکشند دوروز را حاضر آید در اخبار الدخلة مطهر است و کمال دوروز
 بدو در آن و گردان سر بر گردان آید از آنش میرونی آید و ذوالحجیم و شوق
 و این دوروز از ختم خدا آفریده شده است هفت دوروز فرو و نادر آید هر کدام فرد تر است و سخت
 تر است یکی جهیم نام است دوم را اظلی سیوم را حطه چهارم را حجیم پنجم را سحیر ششم را
 سحر هفتم را حاوید و در بر یکی عذابها گوناگون است از آنش سوزان و ماران و گردان
 و آنکه عذاب او اندکی است او بر بر هم است در و هفتاد هزار و اوست از آنش و در هر ده
 هفتاد هزار کوه است از آنش و در هر کوهی هفتاد هزار در که است از آنش و در هر در که هفتاد
 شتر است از آنش و در بر شترستانی هفتاد هزار کوشک است از آنش و در هر کوشکی
 هفتاد هزار سر است از آنش و در هر سر است هفتاد هزار ایوان است از آنش و در هر ایوان

بمقتضای این مجرای است از آنش و در هر مجرای نهادن از حد و قیاس است از آنش و در هر مجرای
بمقتضای این مجرای است اگر یک روزی او در دنیا باشد از عالم بیرون رود و در آنجا
دیواریست بر سر او و او را در آنجا نگاه میدارند و در آنجا در آنجا است از آنجا
در آنجا و در آنجا که در آنجا است از آنجا که در آنجا است از آنجا که در آنجا
نفسی که بر روی میوه نفسی که در آنجا است از آنجا که در آنجا است از آنجا که در آنجا
عالم را بود چون در آنجا حاضر بود فرمان بر سرش نهادن از آنجا که در آنجا است از آنجا که در آنجا
در آنجا آن است بر سر آن را که است از آنجا که در آنجا است از آنجا که در آنجا
چنانکه باید و در آنجا بر سر آن را که است از آنجا که در آنجا است از آنجا که در آنجا
فردی باید انداخته که از آنجا بشیر و فردی آیند و صورت بلبل است و عرض آن بلبل را که
از موسی باشد و نیز تر از آنست فردی و در آنجا باشد و در آنجا که در آنجا است از آنجا که در آنجا
سنگی از لب و در آنجا انداخته اند آنروز که اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ
و از آنجا که در آنجا است از آنجا که در آنجا است از آنجا که در آنجا است از آنجا که در آنجا
عمود کبریا این در دست کرده استاده باشند در میان و اجازت از آنجا که در آنجا است از آنجا که در آنجا
فرمان رسد و در آنجا که در آنجا است از آنجا که در آنجا است از آنجا که در آنجا است از آنجا که در آنجا
بگذراند و آن منکم الا و اورد ها کان علی ربک حتما مقضی و مشکاف در آنجا

بجز این است

و چون سعادانی که کلمه کوشند آن بر آنند خلاق را سوختی بی بر آنند فرمان رسد و او در میدان
 چیر سر ایستد و بر سر او ز پس روی او کشند و دنبال معبود خود در میدان کافران و مشرکان همه زی
 علم البلیغ علیه السلام و دیوانی و تنائی گیتی بر بستند و همه را می شکند کافران و مشرکان دنبال ایشان
 روان شوند و مومنان اساده مانند فرمان رسد شما درجه فکراید بر اعیان پس روی معبود خود
 شما پس روی معبود خود چهره نمائید که نیند مانند نظر رحمت معبود خود اساده ایم فرمان رسد
 سجده کنید همه سجده کنند فرمان رسد حقان حافظ شماست بسم الله الرحمن الرحیم گویند
 و روان شوند و از بی سلامت بگذرند و بگذرند و بگذرند و بگذرند و بگذرند و بگذرند و بگذرند و بگذرند
 نور مسلم از امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و هند مومنان بر سر بل مرا طایفه اول حضرت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و اصحاب و سلم و امت او را فرمان شود تا بگذرند حضرت محمد مصطفی
 صلی الله علیه و سلم بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان مبارک را اند و بر بل در آید و امت از غمت
 در آیند بعد پیغمبران دیگر و امتان این بی یکی بر اند از ره عمل خود بگذرند بعضی چون برق
 و بعضی چون آب دونه و بعضی چون پیاده و بعضی لشکان و بعضی بسیرین و بعضی شکم و
 و بعضی چون نور چهره و بعضی و شیاطین و کافران و مشرکان همه که تحت اقدام بر آن بل فرستند
 سرگون بدوخت افتند و از مالک فراید بر آید و خدا فعله لا شتم الحییم صلواته فی سبیل
 و زرعها سبغون ذرا عافا سلكوا خاربان دوزخ زبانند دوش خیمای آیین

و در کتب شیخ بکلیه
 و در کتب شیخ بکلیه

که که از فرد مجربان و عاصیان و کماکاران بر امت را بر نود چون نمرایان سازند و بعضی
 بکند از نود و بعضی سرشته و بعضی بر آن لبه پل افتند و در حالت بیرون صلی الله علیه و سلم
 بر کوشه حراط با مهر جرس کل صلوات الله علیه ستاده دعا و قناری میکند در آن حال ^{مسطوره} را
 گروهی از عاصیان چون قدم بر لب افتند با پای بسوزند و با پای بر دست گیرند دست بسوزند و با پای
 از دست بکند از نود دست بر نشان گیرند و توقف کنند بعضی بلندند و بدو فرخ افتند و بعضی
 بدست گرفته از نودان شوند و بمانند که مانده شوند بدو فرخ افتند مگر آنکه که نازانان و نودان ^{مستاده}
 جگر کنند عاصیان را در جهم اندازند و با نودان در نبطی اندازند و نظر بآنها در خط
 و با بیاثر آید و مجوسیان را در سجیر و مشرک را در سقر و مشافقان را در هاویه
 و هاویه و ادیست بدو فرخ همه هفت عاصیان را در آن وادی اندازند و کسانیکه از نود
 بدو فرخ افتند آنکافران و مشرکان اند تا بعد الا با بدو فرخ جانند و از عاصیان کسی باشد
 که یک سال جانده و کسی باشد که صد سال جانده و کسی باشد که بیست و پنج سال جانده و کسی باشد
 که پنجاه هزار سال جانده و در از نود زمین پنجاه هزار سال است آخری آن کسی که بیست و یک سال اندازد
 بیرون آید پنجاه هزار سال بدو فرخ جانده و بعضی از عاصیان تا آخر روزیم بران بل مجوسیان باشند
 چون روز اخر شود بعضی از ایشان هنوز در کرازه دوم نرسیده باشند و بعضی تا نیمه بل نرسیده
 و بعضی هنوز در کرازه اول مجوس باشند و در رساله چهار ^{مسطوره} است چون کافران در دو فرخ افتند

و ذکر اسرار آن بر یکدیگر

ذکر کرد و نمودن و در

[illegible]

و ما ریح بخودن و از بیداری

چندین ویکسٹون

که از آفتاب در هیچ بنمیدانستند و بعد فایده بردارند از نور خورشید و این را
 و میران و دختران و طفلان گوناگون را در ویدر خود و بیکتران از سینه خود
 می آلودند از زمان و آتش میباید که فغان برارند و بگویند و آبی برده
 دختران و طفلان بروند خود را در آتش افکنند بدست و پانی مادر و پدر
 در آتش و آتش بدین آتش بی سالی را که بگریزانند و فریاد کنند
 گویند خود را اگر پدران و مادران و بزرگان و آبی مادران و بزرگان
 اینان بزرگان در آتش کار از اینان در دنیا جدا کردی و هم در دوزخ
 بمیرد اینی و در عقبی مادر جدا گشتی که امروز مطلقه جدائی اینان از
 بر یکی پدر و مادر خود را بگشتن گرفته فریاد و زاری کنند و زاری
 اینان فریاد و ملکوت و نور و جبروت افتد بلکه عرض و کس
 همه در گریه شوند و خلائق زمین و آسمان جمله را بگشتند و هم فریاد کنند و فغان
 برارند و گویند خود را اگر برین گناهکاران قهر میکنی یکی برین طفلان
 رحمت کن در عین این نوع و زاری بهتر جبرئیل صلوات الله علیه از
 حضرت جباری در رسد و ان بیاید و ملائق همه چشم در و دارند
 که مگر فتح یابی پیدا آید و چند سینه آب از زیر علی بیرون آرد و با

طفلان و بدو گوید این آب هست و درخ انداز و طهر آن آب سوئی آتش و درخ انداز و این
 آتش بگیرد و در قطرات آب چون شهاب و بنال آتش کند تا تمام گشته شود و در طبق حله بچیر
 که اینجاست آب بهتر چیر بر آب است و لا اله الا الله علیه و آله و ما بد که این آب که چشم گشایکار است و این
 آب که میوه است زده گشت که در دانه و در عینا از خود گمان خود که مستند این آبی است
 که مادران و پدران و در مصیبت درک فرزندان بر رخ رها خود و روان که اند فرزندان
 جوان و کودکان طفل که یکدیگر چون در فرو برد و در نظای نه یک شستند تا گاه از گشای گاه
 نقد بر قطرات اجل در نظای نه بعد از گاه و هر یک به پیچید که گرفتار گشته آتش و فراق مشقه
 و سینه نار و دیران و بر دانه کجاست و در آنها آری این خراب که این سوخته و آه جگر در
 برادر و در جگر از چشم چشم شای روان گشته این آب است و در فراق نه آن در شیشه میگذرد
 و بر سر شیشه میگذرد تا امروز و سیکرانی در خانه کان کوه و در اخبار افروخته مرسته است
 چون فاسق و فاجران و گشایکاران و بدکاران و در خواران و زانیان و ربوا
 خواران از بل صراط بود و رخ افشند اصحابی که انانیت در و بیاید نعمت با سر خود
 بود باشند ایشانرا یک غوطه در موزج دهند و دیگران بعضی را آتش تا شش انگشت
 باشند بعضی را تا ساق و بعضی را تا زانو و موخمان است محمد را صلی الله علیه و آله
 که عاصی باشند ازین زیاده باشند و عاصیان است دیگر بعضی را تا کمر و بعضی را تا سینه

و بعضی را ماحلق و بعضی را نالیه نشی بود اما موضع سجود را و زبانی که در و یکبار
از وحدانیت خود اینها و تصدیق رسالت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رفته باشد و آرا
گرفت و آسیب قدرت مومنانی ان موضع نباشد در اجزاء اللذات مطهر است که بعضی
از کتب حکما را ان هجاست در بیل صراط مجوسی باشد موضعی که از بیل گونشاند
در کرانه دوم است که باشد در بیل بزرگتر که بعضی دیگر میگویند و هیچ فرمائی نرسد
بنزد کانی گویند که را استیغ ازیم تا شفاعت ماکند در سراج متعارف و مصایح
مطهر است بر هر مهر آدم صلوات الله علیه آیند و گویند ای آدم پدر که دوم خدا
ما ترا بعد قدرت آورده است و سجود طلبی و تحشود خلایق گردانیده و در بهشت
اعلی مقام تو تعیین کرد ام در شفاعت ماکن مهر آدم صلوات الله علیه فرماید
من نتوانم کنایا عظیم که ام کند که منع بود خورده ام و یکبار بر بیل بزرگتر
صلوات الله علیه آیند و دوم امتناع آید گویند من گناه کرده ام و گفته ام اللّٰهُمَّ اِنِّیْ
مِنَ الْاَهْلِ وَاَوْدَاہِیْلٍ مِّنْ بَنُوْہِ کَا فَرِیْہُ مِّنْ نِّوَانٍ مِّمَّا بَرَاہِیْمٍ اوید بر مهر ابراهیم
صلوات الله علیه و سلم آیند و دوم امتناع آید فرماید من در دنیا سه دروغ گفته ام
یکی گفته ام اِنِّیْ سَفِیْہٌ دوم اِنِّہَا اَخِیْ سیم بَلْ فَعَلْتُ کَیْدَہُمْ هذا
و این بر سه برخلاف بود و در مرض بود و در مارا خواهر بود و در بنان رات بزرگ

52

شکسته بود بلکه من شکسته بودم هر روز در آن جوامع شفاعت دیگر می فرمودم که
 بر من توبه کردید بر من توبه صلوات الله علیه این دوام استماع گفتند که توبه قطعی
 گسترده ام امروز در آن جوامع بر من توبه کردید بر من توبه صلوات الله علیه این دوام
 استماع گفته که گوید که از آن الا خوانده اند و او را در آن حالت ملائکه گفتند از من
 در آن شرم می کرد از آن توام بر من توبه کردید بر من توبه صلوات الله علیه و جمع استماع و توبه
 آدم و انبیا دیگر بر من توبه صلوات الله علیه و سلم می فرمود که توبه کردید بر من توبه
 نوزده نیکند و این قدر کردم بر کسی در آن شفاعت اعتقاد مکن آدم و من توبه
 تحت یوایی یو هر القیامت محمد صلی الله علیه و سلم قبول کند از حق سبحان
 اجازت خواهد کرد که بگوید خداوند این دوام که در حضرت تو گستاخی کنم و تو در حال
 در ماندگان هست بوقوع عرض رسانم در عهد معروف مستطورت فرمان رسد
 محمد اما بنیاد آخرت بحسب توفیق ام رو بومیت خود بروست نواظرها کرد
 و اگر مقصود تو نبوی بودی از فلک و ملک نشان نبودی و اگر مقصود تو نبودی از زبان
 و آسمان اثر نبودی و اگر تو نبوی بودی از عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ
 نام نبودی و اگر تو نبوی بودی از جزا و نجات نبودی من نهشت و دوزخ نبودی
 توفیق ام و عالم آدم بحسب توفیق وجود آورده ام امروز در یافت مراد

و وقت یادش تو بخواه از من بگو ای چنان خواه که دوستی از دوستی خواهد
تا هر چه خواهی بگویم در من رقی و مصاحب و سبیل ایثار و در احسان و الهی و سبیل
ذکر شفاعت حضرت محمد ^{صلی الله علیه و آله} و سبیل سید المرسلین علیه السلام را اذنی شود انگاه سجد شفاعت کند
تا انکه اذن نشود دست از استغاثن شفاعت برون نماند و قال الله تعالی الذی
یَسْفَعُ عِبْدَهُ اِذَا بَلَغَ لِعِلْمِهِ مَبْلَغَ اَمَلٍ لَهُمْ وَ مَا خَلَقَهُمْ مِنْ سِوَا الْمَرْسَلِینَ
علیه السلام بعد اذن و در زیر سرش آید و خدا تران سجد کند و دیگری در سجده مانده فرمان کند
ای محمد سر از سجده بردار سید المرسلین علیه السلام سر از سجده بردار و خدا تران سجد و نماز کند
بدینچه مراد را الهام شود پس گوید خداوند با منی گناهکاران و جمعی بی سر و بار مانده گناه
انرا از کرم و لطف خود پیشانی اندازد اگر چه بنده گناه بداند آخر از بنده گناه توانا اگر نشناسد
بیامرزی جز امانی و اگر عفو نیست کسی سزا نمی آید ال تعذبتکم فالتهمتم عبادکم
فما ان تغفرتهم فانک انت الغفور الحکیم حق نمایان فاستجاب خلدین که در روز
و بر سر بل محمودین مانده حدی پیدا آید و فرمان خداست که سجد شفاعت تو آفریدم
پس بر سجده علیه و سلم بار دوم سجد کند و دیگری در سجده مانده گوئی حاجتی باری عفو
اعتی بار فرمان رسد محمد اسر بردار محمد صلی الله علیه و سلم سر بردار و خدا تران سجد و نماز کند
بار دوم بر سجده حدی دیگر پیدا آید و از انجا جمع آید و دیگر بیرون آید باز بر سجده صلی الله

نفاق

و بعد سجد کند

و فقه پیوم سجده کند که راستی استی و بر روی سجده ماند و زمان سجده هر دو را با خود
 حدیث است که زمان سجده اعتقاد دیگر که هر چند پیش از طایفه کفار که از آن جا که کفر با ایشان
 و کوه و دنا است بعد از بعضی مومنان متقی از این طایفه کفر شده و در آن دوم است و بعضی مومنان
 برادران حق را در هیچ بینند و برادران که کفر کرده اند این را با سایر مومنان پسند آید
 کسی را که همیشه مشرب و زانی و ابدان در طایفه را بیرون آرند و پشیمان نیکی ارد و خیرانه
 گوید و یکی هم استغفار از انبیا سجد کند و باطلان مباحی سزا سنجی نماید که ام که تر آیه صلو
 را بنده و دیگر است سجد او گوید من نه آنکس ام که تر آیه صلو و اقامه آن غرض این ترا شفاعت
 کند باری تعالی آن ترا در بهشت فرستد و زمان سجده مومنان شفاعت شما قبول کردم در دل
 هر که معتقد و دیناری و فقه و دینار این معانی است او را بر در آن آید و این را بیرون آرند
 این را و این است حج از پنج رست در روایت صحیح از ابو مسلم سجای کفی فقط ایمان غیر است
 و هر دو از هر دو یعنی از لفظ ایمان و غیر احترام از منافقان است یعنی منافق نباشد زیرا که
 در دل منافق ایمان نیست در تمهید الحرف مستطورت بطن با رطوبت که بر او مانده است انبیاء
 شفاعت کردند مومنان شفاعت کردند شفاعت ایشان من طایفه از کفار را بیرون
 آوردیم ساجران شفاعت نمیکند تا شفاعت شما هم طایفه را بیرون آریم بهتر هر کس و میکائیل
 و اسرافیل و کوربان و حاطان و غیره صلوات الله علیهم همه شفاعت کنند و زمان سجده در دل هر که

54

عنما الله فواتهم ما في زمان رسد بلا نكته تقه كنيد كه كيه از كونه كيه طريقت در دوزخ خانه
 باشد كونه خداوند اينها را نرفته اند و زمان نكوداين نرا برون آريد باز نكده لا شود اينها را
 بدوزخ بر ديتان بجهنم استند كونه خداوند اينها را نرفته اند و زمان نكوداين نرا برون آريد باز نكده لا شود اينها را
 خداوند آيد باز بدوزخ كونه اينها فرستاده و زمان نكوداين نرا برون آريد باز نكده لا شود اينها را
 بهشتيان برون آيد باز بدوزخ كونه اينها فرستاده و زمان نكوداين نرا برون آريد باز نكده لا شود اينها را
 بدوزخ خانه باشد كونه خداوند اينها را نرفته اند و زمان نكوداين نرا برون آريد باز نكده لا شود اينها را
 و بركي را بجهنم آيد باز بدوزخ كونه اينها فرستاده و زمان نكوداين نرا برون آريد باز نكده لا شود اينها را
 عفو كنند برون آيد و آلام دوزخ بركي را بجهنم آيد باز بدوزخ كونه اينها فرستاده و زمان نكوداين نرا برون آريد باز نكده لا شود اينها را
 است بهشتيان برون آيد باز بدوزخ كونه اينها فرستاده و زمان نكوداين نرا برون آريد باز نكده لا شود اينها را
 ممتنع المحرقة جهنم خالد اخيه ملاك برون دوزخ مقتولان اخاه از دوزخ محلي
 حضرت فاطمه زهرا رضي الله عنها حضرت حضرت امام حسين رضي الله عنه كونه
 و فون از دوزخ او دوزخ كونه و جامه و فون او دوزخ ديكر گرفته و مقام حاضر آيد
 و فون از دوزخ او دوزخ كونه و جامه و فون او دوزخ ديكر گرفته و مقام حاضر آيد
 عليها السلام برون دوزخ فاطمه رضي الله عنها حاضر فون او دوزخ ديكر گرفته و مقام حاضر آيد
 بمن بخش فاطمه رضي الله عنها كونه اي بدوزخ و است تواني فرزند عزيز مراد است

ف
 ذكره و اخوانه و حضرت
 فاطمه رضي الله عنها

که خدا با حق هادی بریده اند و سرازین جدا که خدا فی بر سر بریده داشته که گفتی در تکه حکم
 گوشه بر سر بریده و آرد از من اری و او خود بستانم ملائکه که نیز انعطاف در اینجا به هزار
 یزد و عبد الله و عمر و سعد و عبد الله زیاد و شمر قریش را که کشیدگان فرزندان از در دفع
 صفات دکان هزار بار قضا صحرای که اند و گوشت و پوست ایشان در آتش قهر که افروخته هنوز
 چه مطلب بیاورد هم درین مقال باشند که بر سر خلیق در عهد او از سر و دو چنگ در باب
 و در دنیای و رقص و سماع پیدا آید به نظر بالا کنند که شکمها به بلندی که چون مایه در هوا
 پیدا شده و تمام و دی هوا گرفته بر یک از یک دانه است مردار بدقیاس تمام در بنا بر یکی
 هفتاد هزار گرفته و در هر طرف هفتاد و هفتاد و هر منطری حور شیرین و سر سبز در کشیده
 و در هر منطری و دوی و سماع و سرودی که اهل اجناس بشنیدن آن همه حسرت کردند و میگویند
 باشند ملائکه را بر سر این کوشکها چیست ملائکه که میزند این کوشکها و است که زیر برش
 این تان فرغانه شده است تا در بهشت برند از بر این یک اندر زمین خود یکدیگر به بخشند
 هم فرما و کشند عفو تا خدا در آن بخشیدیم اتفاقا از این بیرون اندند و صاحبان و اجار
 مسطور است بعد و دوم باشند در دفع این فرما و سخت کشید چنانکه از فرما ایشان
 خلیق عاجز آید فرغانه رسد که ایشان را بیرون آید و پرسید که این چندین فریاد چه میکند
 خارانان و درین آنهارا بیرون آوند پرسید که گویند خداوند ابراهیم که بر ابراهیم آید و فرما

شود و حق تعالی

55

شود و جهت من بر شما است که بر روی صورت امان در دوزخ افکندگی بر روی خود را بدور
 از دوزخ افکند و زمان نبود که با کوفی همه او شده باشد و آتش بر دوزخ و کوفی را کرد و دیگر است
 تا در زمان رسد هنوز اطا عکس و زمان مانع کسی که بر خداوند امن منسبت است که بر او دوزخ
 بر روی آری بعد از آن آتش دوزخ بر روی تمام باشد من در عرام چگونه آتش زمان بر دوزخ
 همچنین است و او را در دوزخ است و بر دوزخ است و معروف است مسطور است آفرین که
 دوزخ بر روی آید و خداوند باشد و دوزخ و بر دوزخ و کوفی خود او را از انبیا و اولیا
 و دیگر که انتقام بر کسی که شفاعت بر روی می یابد و در دوزخ کوفی که گناه امین نه
 و زمان رسد کجای که بر روی دوزخ است و بر روی آید و با کوفی خود او را از انبیا و اولیا
 بر روی آری روی من را آتش بر دوزخ و دوزخ است و آتش کن بر روی دوزخ
 من و او را رسد و بر روی دوزخ است و بر روی آید و با کوفی خود او را از انبیا و اولیا
 سمت بر دوزخ است و بر روی دوزخ است و بر روی آید و با کوفی خود او را از انبیا و اولیا
 و بر روی دوزخ است و بر روی آید و با کوفی خود او را از انبیا و اولیا
 او را بر لب دوزخ از دوزخ آید و در آن حال و بر روی دوزخ است و بر روی آید و با کوفی خود او را از انبیا و اولیا
 در دوزخ است و بر روی آید و با کوفی خود او را از انبیا و اولیا
 بر روی دوزخ است و بر روی آید و با کوفی خود او را از انبیا و اولیا

انسان در آن ایامی بر او ای بسری در سیر درخت آید باز آنجا بیشتر تر سیر بشت
 و حتی بنده کوید خداوند را در سیر آید و شفا داده و نهان رسد و نهان رسد که بودی جز خواهم
 کوید یعنی هر خواهم اگر بودی که در آن جز در یک خواهم و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد
 نظر او بر در بهشت آید و نهان رسد اگر در درون بهشت میفرستی بر در بهشت جای ده و نهان رسد
 چنان زبانی که بودی بودی جز در یک نظام کوید یعنی قدر میطلبم اگر بودی جز در یک نظام و نهان رسد
 بر در بهشت و نهان رسد بر در بهشت آید و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد
 کوید خداوند را در بهشت آید و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد
 و میبشکنی آنچه میبشکست کوید یعنی قدر خواهم اگر بودی که در آن بعد از این از تو جز خواهم
 و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد
 بعد از این از تو جز خواهم حق سبحان و تعالی که لب و دهان آن قسم کند و نهان رسد و نهان رسد
 عهد و وفا میکند و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد
 و بهشت هم از آن جای خایه است بهشت بر سر من گیارم و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد
 و آنهم عهد و پیمان است و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد
 بنده هم چند و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد
 من یافتم کس که خایه است و آن کثیر تر از بهشتیان باشد و نهان رسد و نهان رسد و نهان رسد

و نهان رسد

56

در برین

و حضرت دخول جنة در درجات و صفات و در عید المعرفت مطهر بر سر پستخون اهل بهشت
 سلامت از اهل صراط نظر دارند بگویند الحمد لله الذی اذهب الحزن بین جمیع خلق
 در زمان و زمان و در هر که بر ما حق است بخیر و بدیست بر هر که بر خیر و بد است
 کسی بخیر و بد است بر ما حق است بخیر و بد است بر هر که بر خیر و بد است
 و جنة و منها الشجرات و الارض أعدت للمتقين انهم را بر ما حق است بخیر و بد است
 تا بر خیر و بد است بخیر و بد است بخیر و بد است بخیر و بد است بخیر و بد است
 شجره آب و الله با شجره و وقت بخیر و بد است بخیر و بد است بخیر و بد است
 فرمان شود و دیگر از اهل جنة و وقت بخیر و بد است بخیر و بد است بخیر و بد است
 آبی است آنجا که در زیر کعبه ای ایستاده و چشمه و زمان و زمان و زمان و زمان
 غسل کنند و غسل کنند چون از آنجا بروند آیند و در میان آن بسجده و در آنجا چون
 خام و صاف چون نیست نظام که در میان یک چیز بر اعیان شود و در میان یک چیز
 باشد از طرف بسجده نماید و عودات را حسن و جمال آنجا آن نحو که حور ان در آن
 فرمان شود تا آنکه در آیند و در میان آن بسجده و در میان آن بسجده و در میان آن
 ملائکه و آیند و در میان آن بسجده و در میان آن بسجده و در میان آن بسجده
 و در میان آن بسجده و در میان آن بسجده و در میان آن بسجده و در میان آن بسجده

در آن عمل کردن در

و امت اور اس قدر کنند علم پیغمبر بر بانی کنند حضرت محمد صلی الله علیه و سلم با امت خود را
 عقیدت آن علمهای دیگر بر یک از پیغمبران با الله خود را و علم اینست علم حضرت محمد مصطفی صلی
 علیه و سلم از علمهای دیگر که بوده اند با علم محمد بنیانی بهتر بر یک و بهتر از هر علم دیگر
 و هر کس که صلی الله علیه و سلم بر یکی بیفتاد و نیز از فرشته بر دست بر یکی طبع از خود و طبعی از
 از حضرت مالک الملک آنرا استقبالی مومنان کند رضوان با اهل بهشت استقبالی کند و هر که
 بر آن باز نهد و لکها از زنی مرصع و مکرر و صد مرتبه بخشد و جاد از جدا از بهشت
 هم میرود و بار نکش از زمین و استغرق و معترف و صد مرتبه از هر دو زنی و مرصع و
 و صد مرتبه از نور و مکرر بر او بخشد از نور حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و مومنان را
 مصافی کنند و همه را چنان که کون میباشند و تا چنان که کون میباشند و کون میباشند و کون میباشند
 بر یکی از ابر بر آن سوار کنند و زنان مومنان بر هر دو چنان بنشینند و حتی از نور میارند
 در ضمن تمام آراسته به انواع زیوراته و صفت آنحضرت خدا استعاذیکر از آن حضرت محمد
 مصطفی صلی الله علیه و سلم بر آن تخت بنشینند و در میان افغان شود و بر دوشی گرد
 و تاجی از نور که حکمت خدا استعاذیکر از آن حضرت بر او فرستند بر ترتیب موی بهشت برآید
 تخت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم پیش انبیاء و دیگر همه معقب و عقب انهم مومنان فرج
 بودند و حضرت میکانیک صلی الله علیه و سلم و دیگر ملکه از آن طبعها از نور و عطر بر سر حضرت

محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 محمد

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم با هفتاد هزار فرشته تا نیکو فرمود از زمینها و بر آبروان
 باقر بنی و الکام زین روضه و کمالی در کباب حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
 جلیقه روید و هفتاد هزار علم نور لدلی و سید و ستر سوار پشت حضرت محمد مصطفی
 صلی الله علیه وسلم افراخته باشند و در پشت معشایان هزاره آسمانی چون بطریق قوا
 سرود گویند و بر مکانی کونا کون در عهد ابرو مومنان باغی ای ترم من از دوزخ بر سر سایه
 بروند و مومنان نیست باغی آنها از خوشی آید و سبق الذین انفقوا اثمهم الی الجنة زمر
 بخوانند و نعمی خوشی بر آید هفتاد و جمیع اشیاء صالحة است و عظیم آنرا خدای تعالی
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم باشند آدم و منی و نوح تحت لوای يوم القيامة
 علقه در ملکوت اعلی آید محمد صلی الله علیه وسلم با اهل بهشت در بهشت و سرحدوران
 و علمانی بر با هم در بهشت تماشا بر آید و گرد میان بر نام عرش بنظر اهل بهشت و تری
 اللہ بکده جانی من قول القوس یستحقون محمد و رستم و در بهشتی از بهشت طبعی
 خواندگان بگویند و بر کفره ابر علیهم که نوب بر ناکند با دارائی که در و چو آوی بکنند و هیچ زبانی
 و صفی آن بیاد نتواند کرد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم با مومنان در بهشت آید که کسی
 که از امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد آنروز با قدر دار و کبر و بر این فادان خج در
 آید که هفت سیاحتی بن داود علیهم السلام دارد و تیا بود و معیت آنقدر در دوران دارد باشد

و چون نظر مومنان بر در بهشت افتد که گویند الحمد لله الذي صدقنا وعده و اوفانا
 الارض تنبوء من الجنة حيث لنا و نقيم اجرا العاطلين چون در بهشت رسد حضرت
 و تکلیف کام و در زمان تا آنکه جمیع مومنان بشنوند خلوا للسلام آمین پس فرمان
 رسد ای محمد تو با امیر خود از دری که راستا بهشت است در ای بس حوض محمد
 صلی الله علیه و سلم بایست خود در آن در آید و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان مبارک براند
 و هم مکرر در بهشت نمودن آن در حقیقت آنجناب در آید و محمد خدا گویند الحمد لله الذي
 احلنا دار المقاب و من بعد الله خازن بهشت گویند سلام علیکم فیهما دعاها
 خالین ملک و بادشاهان و ابوالیها حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم مراجع
 با جمیع مومنان جمع کردن و چون بر حوض کوفت رسد حوضی بیند که گرانها او در میان
 و چون آفتاب روشن و درختان بود و کلی او مشکلی او فرو بود و طول او یک ماه راه اند
 و آب او بسیار تر از نهر و شیرین تر از شهد بود و خوشبو تر از طایب و عطرانی باشد و در
 گرانها او بعد از جمیع آسمان کوزه های بسیار و قد چهار بلورین باشد حضرت محمد مطیع
 صلی الله علیه و سلم در بهشت مبارک خود آب بر کند و مومنان دهد اول صد نفر از آنها
 و در بعد امت دیگر را بخوراند و گویند الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي
 لولا ان هدانا الله و بعد بیچ وقتی باز نشدند پس ملائکه را فرمان نمودن

حوض کوثر

سعد بن سبی

شکر و بر یکی از سمت درجات مقام و خلعت و تکرار و بر یک نوبت به جمع مومنان
 خاتما نمودند اند چنانکه در روز و بیامید اند در اجازة الاخرة مسطور است
 بهشت اند زیر یکدیگر بر آسمانی بیستم افزیده شده و هر شصت نفر بر سرش اند چنانکه در
 دنیا آسمانی و این روایت کشف در صوره و الفارقات نیز آمده است و در اجازة
 مسطور بقول ابن عباس رضی الله عنهما بهشت اول را در الحلة کومین از نوره
 مقام است در آن عوام مسلمانان نزل میکنند بهشت دوم را در اطعام گویند
 اند از باقوت سرخ افزیده اند از عذیباوت که است آن نیز از نوره بهشت سوم را
 در اسلام گویند آنرا از باقوت سرخ افزیده اند از نور و بهشت چهارم را
 بهشت چهارم را جنات عدن گویند و جنات عدن از زمر و بهشت و بعضی عابد
 و اما مومنان که ایشان را بر توبه منادی و بر توبه و ستان خدا باشند و سجدات
 و عبادت و عازریان و زایدان و اما مومنان سجد انجا نرولی بر توبه و بهشت
 دار القرار گویند و نوره و از پیر و شریف علی با عمل و عبادت انجا فرود آیند
 و بهشت ششم را جنات النعیم گویند و آن از زمر و علی است شهیدان حکمی ^{بانی} فرود
 انجا نرولی و نوره بهشت هفتم جنة الخاوی نام است و آن از نور جلال است انجا
 و علما با عمل انجا باشند و میان آن فرق است که بر سر ان طریق ابر نمایند و آن فرق از نور

اسمی بهشت

و او را مقام محمود خوانند و وسیله نیز خوانند حضرت پیغمبر مصلی الله علیه و سلم اینجا فرمود
 فرماید بر یکی مقام و درجات بر اندازد طاعت خود را بدین چیزها معاینه کند که عَلَّا عَمِي
رَاتٍ وَلَا اَذْنِ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرِي قَلْبِ بَشِيرٍ هیچ بیننده مثل آن وقتی دیدم با
 و نکوش هیچ ننموده شب آن شنیده باشد و نه در خاطر هیچ صاحب فکر مثل آن
 که نشد باشد و در سار و سار هر چه مطلوب است بگفته کسی که در بهشت مقام یابد و او را در دنیا باشد
 طاعتی نبوده باشد و نکوشی در بهشت چیزی ندیده باشد و بار که بنا بر او یک خشت زربعد
 و کلنج او از دست رفتن لعل و با قوت باشد و خاک آفتاب ز غفوان باشد و در آن
 هفتاد هزار دیوان بگفته بود که قَفَى آن از زمین پانصد ساله راه باشد و دروغ نماند
 و منظر باشد که در هر غره و منطری خود را در غلمان و معنیان باشد که رودم کرد
 ایشان روح را روحی دل را فرجی حاصل آید و در اینجا هفتاد هزار شایسته در آن باشد
 و در هر شایسته هفتاد هزار باغ بود که تنه بر درختی ز رشت نهاد از هر جان و لعل چو کباب
 از در و سبز باشد بر درختی را آنقدر سایه باشد که هیچ و نه صد سال از سایه او نتواند
 و در هر درختی هفتاد هزار کوناگون میوه باشد و همچنین که یکی از ایشان بشکند در زمان
 بجای آن دیگر میوه را آید و بخت و رسیده که دوم هر میوه که از آن بخورد نه هفتاد و نوع
 لذت کوناگون دهد که اگر امروز آن لذت در کام مرده باشند در حال زنده که دوم هر بار

سه سیصد و بیست

تخت زردین بدای او نصب گردد باشد و در آن غلافها در هر دو دیوار انگشته نما
اطلس داشته و تخت و پندار قدام قدسها بر بلوین و کاسها بر زردین و اینها را
سپین و اقل و آنها را برین بدست گرفته استاده که در هر دو دیوار شش و شصت و نه
کوبه میره و در قیمت بود و در میان و علما و وسایقانی خولیس منظر کرده بر یکی از آن
تختها از بخت با انواع زینت و طعنا و اقل و اینها و عوا که در جامها و حجر بر داشته
منظر مانده و صفینان بر یکی رقص و سمعی بر گرفته و درشتکان طعنا و نور بر داشته
گرفته و در صد استاده و طعنا و ختی که اورا خوش آید استراحت نماید این آن برفق
شمار کنند و بر هر کدام که اورا بخت شود که از خود آن وزان و بیانی الحال برده نور
خور و پنجه است کرده او در آید و بکار خود مشغول گردد و در هر چه رغبه بود از خود بخواهد و بخواهد
و شربت و میوه و جامه و خنجر و فراوان و کوشش نماید بر نگان و میوه بخورد و بخواهد
از ناخن تا فرق سر را حجت افشاید و در حقیقت لذت یا بدو آن لذت باقی ماند و هر که خوشش
بر چند که بخورد و میوه و شربت افزون تر باشد و از طبعی و اندکی که بخواهد
و بیایند و خود آن را بپوشانند که آنها را در آن طبق و آوند و در هر دو دیوار
نمود و یک روایت اگر چیز از جنس طعام همس شود فی الحال کلنگی بر آن بزر
سنگانی فرو آید و بر پشت او خوابد از آنکه همس مجده و درخت و نوعی

و در هر یک از اینها

ذکر زمانی که در دنیا
نمودند از شفق

وہی ہے جس نے ہمیں پیدا کیا
وہی ہے جس نے ہمیں پرورش کیا

خوبی و دراز

شوهر آن دوازده ماه در دنیا دوکان شش کانی شود بر آن داشتیم امروز نماز است چنانچه در میان
 ما و مشو بر آن هیچ کس قطعه کرده نمیدارد زمان شود رضا بر دست نهاد است هر کس آنجا میرد اختیار کند
 در محاسن و اخبار الله که بطور است باز زمان رسد ای مومنان از من غش و سیر و میانه که بر خیزد
 بر خیزد و نماز است هر چه از روز داشتیم و عید را بودیم هم باقیم و جز آن چیز را که در دو روز ما کج
 جا و در آن زمان شود که آن زمان جز به شایع عطا کنیم که آنقدر از جمله چیزها که آنرا شست گویند بخرید
 زمان شود آنحال همچون بی چگونه من پس برده از پیوسته خلق بر گرفته هم بیکبار جهان بپرداز
 ارای همچون بی چگونه بر در درگاه خود معایز و مشا بهره کنند و هدای از اجل جلال و عظمی نواله
 همان بینند چنانکه در دیوان ماه و اقیاب امروز بگذرند و در عید المعرفت بطور است
 چون حال همچون بی چگونه بینند چنانکه غلغلای مومنان بر خیزد و بیکبار سجده کنند و گویند
 الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَالطَّيِّبَاتُ وَأَنَّ سَجْدَةَ رَأْسَهُ شَيْخَةَ حَوَاتِمَ بَهْتِ حَائِي
 عبادت است که سجده عبادت گویند حق سبحانه و تعالی کام و به زبان فرماید السلام
 عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ طَلَبُكُمْ كُومِنْدُ السَّلَامِ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ هُوَ بَرَان
 وَمَعَانِ كُومِنْدُ الشَّهَادَةِ إِنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاشْهَدُوا أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ هُوَ بَرَان
 ابروی بر سر ایشان سایه کند بر فرق هم نور ببارد پس زمان رسد بر خیزد و هر چه خوشی آید
 از این با نابر این خود بر بر بد بگوید و شمع گردید بر خیزد چنانکه در حدیثی مذکور شده باشد

در احوال اینها و آنها

